

دستگرد و دسکره*

پدرام جم (استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)

دستگرد (dastgerd) واژه‌ای است کهن که در فارسی امروزی کاربرد ندارد.^۱ فرهنگ‌های معاصر فارسی که این واژه را مدخل کرده‌اند، این معانی را برای آن آورده‌اند: قریه؛ زمین هموار؛ زمین و ملک زراعتی؛ بنایی مانند کوشک که گرد آن خانه‌ها باشد (دهخدا ۱۳۷۷؛ معین ۱۳۷۵). این فرهنگ‌ها برای این معانی شاهی ارائه نکرده‌اند. واژه دستگرد را در فرهنگ‌های کهن فارسی نمی‌توان یافت. فرهنگ انجمن آرای ناصری (خاتمه تألیف ۱۲۸۸ هجری)، نخستین فرهنگی است که واژه دستگرد را آورده و اگرچه آن را مدخل مستقلی قرار نداده، اما ذیل مدخل دسکره، به ارتباط دسکره و دستگرد اشاره کرده و دسکره را مخفف دستگرد و دستگرده فارسی دانسته و دستگرد و دستگرده را «قلعه و حصار» معنا کرده است (هدایت ۱۲۸۸). فرهنگ‌های پیش از آن، صورت دیگری از واژه را به دست می‌دهند که مأخوذ از عربی است: دَسْکَرَه (عربی: دَسْکَرَه، جمع: دَسَاکِر). واژه اخیر، به میانجیگری آرامی، خود وام‌واژه‌ای است از زبان‌های کهن ایرانی.

در میان فرهنگ‌های کهن فارسی، آن‌هایی که پیش از نیمه دوم سده یازدهم هجری نگاشته شده‌اند دَسْکَرَه را «شهر» معنا کرده‌اند (انجو شیرازی ۱۳۵۱، ص ۱۳۰۳-۱۳۰۴؛ برهان

* از دوست عزیز دانشمندم، آقای دکتر احمدرضا قائم‌مقامی، که مقاله را خواند و نکات عالمانه سودمندی را متذکر شد، سپاسگزاری می‌کنم.

۱. در حال حاضر حدود صد آبادی و شهر نام دستگرد / دستگرد یا صورت‌هایی از آن را بر خود دارند (پاپلی یزدی ۱۳۶۷، ص ۲۴۶-۲۴۷). از آنجاکه صورت دسکره را نمی‌توان در جای نام‌های معاصر ایرانی یافت، صورت اخیر را، در صورتی که در متون کهن برای جای نام‌های ایرانی به کار رفته باشد (مثلاً دَسْکَرَه عراق عجم نقل شده توسط فرهنگ‌نویسان)، باید صورت ادبی و معیارشده دستگرد یا صورت‌های مشابه آن (دستگرده / دستگرده / دستگرد) دانست.

۱۳۷۶، ص ۸۶۴؛ تویسرکانی ۱۳۶۲، ص ۳۱۸^۱ و بیت زیر را از نزاری قهستانی (متوفی ۷۲۱ هجری) شاهد آورده‌اند:

به کهپایه دارم یکی دسکره که بر دستکاریش باد آفرین

اگرچه در درستی استنباط معنای «شهر» از این بیت تردید شده‌است (سروری ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۵۷۴).

فرهنگ‌هایی که پس از نیمه دوم سده یازدهم نگاشته شده‌اند برای تکمیل معنای دسکره، از قاموس‌المحیط فیروزآبادی (متوفی ۸۱۷ هجری) یا ترجمه‌های فارسی آن استفاده کرده‌اند. عبدالرشید حسینی تتوی، گردآورنده فرهنگ رشیدی (۱۰۶۴ هجری)، ظاهراً نخستین کسی است که معنای برشمرده در قاموس را به معنای دسکره در فرهنگ خود افزوده‌است. او علاوه بر «شهر»، این معنای را برای دسکره آورده‌است: قریه؛ صومعه؛ زمین هموار؛ خانه بزرگ که گرد آن خانه‌های دیگر باشد؛ خانه‌های عجم که در آن شراب و آلات غنا باشد. فرهنگ‌های فارسی بعدی، همچون انجمن‌آرای ناصری، فرهنگ آندراج (پایان تألیف ۱۳۰۶ هجری)، فرهنگ نظام (۱۳۴۶-۱۳۵۸ هجری) و فرهنگ نفیسی (انتشار ۱۳۱۷ شمسی) از او نقل کرده‌اند یا به پیروی از او، از قاموس یا ترجمه‌های آن (ترجمان اللغة، منتهی الأرب) برای این منظور استفاده کرده‌اند (تتوی ۱۸۷۵، ج ۱، ص ۳۱۸؛ هدایت ۱۲۸۸، ص ۳۰۴؛ قاضی ابراهیم‌بن نورمحمد ۱۲۹۳، ج ۱، ص ۲۷۶؛ نفیسی ۱۳۱۷، ج ۲، ص ۱۵۰۷؛ داعی الاسلام، ج ۳، ص ۶۲).

مستقل از این سنت فرهنگ‌نویسی، فرهنگ‌های عربی-فارسی (سده پنجم هجری به بعد) نیز پیش از قدیم‌ترین فرهنگ‌های فارسی، دسکره را مدخل کرده‌اند. یعقوب کردی نیشابوری (متوفی ۴۷۴ هجری) فراهم‌آورنده البلغه (نگارش ۴۳۸ هجری)، کهن‌ترین فرهنگ عربی-فارسی شناخته‌شده، دسکره را «کلاته» معنا کرده‌است (۲۵۳۵، ص بیست و

۱. این فرهنگ‌ها نام شهری در عراق عجم را هم «دسکره» ذکر کرده‌اند (سروری ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۵۷۴؛ انجو شیرازی ۱۳۵۱، ۱۳۰۳-۱۳۰۴؛ برهان ۱۳۷۶، ۸۶۴؛ تویسرکانی ۱۳۶۲، ۳۱۸) و این بیت از لیبی (۴) را شاهد آورده‌اند:

کاروانی همی از ری به سوی دسکره شد آب پیش آمد و مردم همه بر قنطره شد

۲. علاوه بر این، فرهنگ رشیدی و انجمن‌آرای ناصری به پیروی از قاموس، دسکره را نام چهار ده دانسته‌اند و نام دو تا را ذکر کرده‌اند: دهی در عراق عرب نزدیک دجله مابین بغداد و واسط، و دهی در خوزستان (تتوی ۱۸۷۵، ج ۱، ص ۳۱۸؛ هدایت ۱۲۸۸ ص ۳۰۴). فرهنگ‌های جدیدتر فارسی، به استثنای هفت‌قلزم (خاتمه تألیف: ۱۲۳۰ هجری) و فرهنگ آندراج (خاتمه تألیف: ۱۳۰۶ هجری) (قبول احمد ۱۲۳۰، ص ۱۶۷؛ محمد پادشاه ۱۳۳۶، ص ۱۸۷۴)، دسکره عراق عجم را از قلم انداخته‌اند. برای موارد کاربرد صورت معرب واژه، یعنی دستجرد، به‌عنوان جای‌نام ← یاقوت حموی ۱۸۶۶-۱۸۷۳، ج ۲، ص ۵۷۳-۵۷۴.

دو). ابوالفتح میدانی (متوفی در ۵۱۸ هجری)، کریمینی (سده ششم هجری)، مؤلف المرقاة (احتمالاً سده ششم یا آغاز سده هفتم هجری)، زنجی سجزی (احتمالاً سده هشتم هجری) و خطیب کرمانی (بین سده هشتم تا دهم هجری) همین تعریف را تکرار کرده‌اند (میدانی ۱۳۴۵، ص ۵۲۵؛ کریمینی ۱۳۸۵، ص ۲۱۹؛ المرقاة ۱۳۴۶، ۱۵۴؛ زنجی سجزی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۱۸؛ خطیب کرمانی ۱۳۶۲، ص ۲۸؛ ← همچنین صادقی ۱۳۷۹، ص ۱۶؛ همو ۱۳۹۲، ص ۲۱۰-۲۱۱؛ دبیرسیاقی ۱۳۵۴، ص ۳۳۳). اما این معنا برای دسکره، به دور از توجه فرهنگ‌نویسان فارسی باقی مانده است و تنها گه‌گاه ذیل معانی کلاته، دسکره را هم آورده‌اند. فرهنگ‌های فارسی کلاته (مصغّر کلات) را «ده و قلعه کوچک» (در برابر کلات: «ده و قلعه») معنا کرده‌اند (انجوشیرازی ۱۳۵۱، ص ۱۶۳۹؛ برهان ۱۳۷۶، ص ۱۶۶۷). در میان فرهنگ‌های عربی-فارسی، کریمینی علاوه بر معنای «کلاته»، تعریف خلیل بن احمد (← بعد) از دسکره را هم نقل کرده است. همین تعریف در ترجمه فارسی الإبانة به فارسی برگردانده شده است: «بنایی باشد چون کوشکی که گردآگرد او بناها باشد» (کریمینی ۱۳۸۵، ص ۲۱۹؛ صفی‌پوری ۱۲۹۶، ص ۳۷۱؛ صادقی ۱۳۷۹، ص ۱۶؛ ← تاج‌الاسامی ۱۳۶۷، ص ۱۸۸). کریمینی، به علاوه، به نقل از ابوالأزهر بخاری، دسکره را «بزم» هم معنا کرده است (۱۳۸۵، ص ۲۱۹).

فرهنگ‌های معاصر فارسی این معانی را برای دسکره آورده‌اند: قریه؛ معبد نصاری؛ زمین هموار؛ بنایی مانند کوشک که گرد آن خانه‌ها باشد؛ خانه‌هایی که در آن‌ها وسایل عیش و طرب فراهم کنند (معین ۱۳۷۵)؛ ده بزرگ یا شهر (انوری ۱۳۸۶). در لغت‌نامه دهخدا مجموعه‌ای از معانی فرهنگ‌های قدیم‌تر فارسی، فرهنگ‌های عربی-فارسی و فرهنگ‌های عربی برای دسکره گرد آورده شده است (دهخدا و همکاران ۱۳۷۷).

چنان‌که دیده می‌شود، معنایی که فرهنگ‌های معاصر فارسی (معین، دهخدا) برای دستگرد به دست داده‌اند، تجمیع و گزینشی است از معانی ارائه‌شده برای دسکره در فرهنگ‌های فارسی که از نیمه دوم سده یازدهم هجری به بعد نگاشته شده‌اند. فرهنگ‌های جدید، از یک سو، استنباط فرهنگ‌های کهن‌تر در ارائه معنای شهر را به کنار نهاده‌اند و از سوی دیگر، معانی قریه، زمین هموار و بنای کوشک‌مانند را با اتکا به فرهنگ‌های متأخرتر فارسی - و این‌ها خود به نقل از فرهنگ‌های عربی - برای واژه دستگرد ذکر کرده‌اند. فرهنگ‌های معاصر دو معنای منقول در فرهنگ‌های عربی، یعنی «معبد نصاری» و «میخانه و خانه‌های عجمیان که در آن شراب و ملامی باشد»، را هم کنار گذاشته‌اند. در مقابل،

معنای «زمین و ملک زراعتی» ظاهراً براساس موارد کاربرد این واژه در متن‌های کهن فارسی (و فارسی میانه؟) استخراج شده است.

تنوع معنایی که فرهنگ‌های فارسی برای دستگرد و دسکره ارائه کرده‌اند، مایه شگفتی است. در سطرهای آینده، در بخش نخست، شواهد متنی معنی‌های ذکرشده برای دستگرد / دسکره بررسی می‌شود^۱ و تحول معنایی و ارتباط میان معنی‌های گوناگون آن‌ها مطالعه می‌گردد. در بخش دوم، شاهد‌های متنی واژه دستگرد در متن‌های ایرانی باستان و میانه بررسی می‌شود و در بخش سوم، معنای اصلی واژه و توضیح متفاوتی برای معنای اصلی آن ارائه می‌گردد.

تنها موارد کاربرد واژه دستگرد در متون کهن فارسی - که به نظر نگارنده رسیده - مربوط به دیوان قوامی رازی است؛ یک مورد در قصیده‌ای که عمادی شهریار (سده ششم هجری) در تکریم قوامی رازی سروده و در همان دیوان نقل شده است:

گندم فضل خدای از بهر تو کشته اندر دستگرد کبریاست

(در: قوامی رازی ۱۳۳۴، ص ۱۴۹)

و مورد دیگر، در قصیده‌ای از خود قوامی رازی (سده ششم هجری):

منم که گندم نان لطیف شعر مرا به دستگرد فلک بر، ستاره دهقان است

(قوامی رازی ۱۳۳۴، ص ۱۴۹)

در هر دو جا، دستگرد به معنای «مزرعه و کشتزار» به کار رفته است. چنان‌که می‌توان دید، شواهد مستقیم متنی تنها یکی از معنی‌های ارائه‌شده برای دستگرد در فرهنگ‌های معاصر را تأیید می‌کنند. از آنجاکه دسکره در متون فارسی موارد کاربرد بیشتری داشته، چنانچه بتوان نشان داد که دست‌کم در محیط زبان‌های ایرانی، این واژه به مثابه صورت رسمی و مکتوب دستگرد یا صورت‌های گویشی گوناگون آن (دستگرد / دستگرده / دستجرده) به کار رفته است، معنی‌های مترتب بر این واژه اخیر در متن‌های فارسی و حتی متن‌های عربی مرتبط با ایران را هم می‌توان بر معنای دستگرد افزود. این موضوع در بخش آتی بررسی می‌شود.

۱. برای شواهد فارسی و عربی از برخی پیکره‌های زبانی تاریخی، همچون کتابخانه دیجیتال درج، کتابخانه دیجیتال نور، پایگانی مجلات تخصصی نور، و مکتبه الشاملة، نیز بهره گرفته شده است.

دسکره را در تاریخ بیهق، تاریخ قم، و وقف‌نامه رشیدالدین فضل‌الله همدانی می‌توان یافت. تاریخ قم میان دسکره و دیه و طسوج و رستاق تمایز قائل است^۱ و دسکره و مزرعه را نیز متمایز از یکدیگر ذکر می‌کند. اما در جایی نام مزرعه دیه انجیله را «دستجرده» آورده است. معلوم است که دسکره‌ها در نواحی روستایی واقع بوده‌اند، اما نمی‌توان آن‌ها را با دیه و آبادی برابر دانست. شمار دسکره‌ها بسی کمتر از شمار دیه‌ها بوده است و با قضاوت بر اساس نام برخی از آن‌ها، می‌توان گفت که دسکره‌ها به مالکان مشخصی تعلق داشته‌اند.

علی‌بن زید بیهقی (متوفی در ۵۶۵ هجری) هم در تاریخ بیهق دو موضع را با عنوان دسکره نام برده است: دسکره همای در متعلق به ربع طبس، و دسکره بیت‌النار متعلق به ربع خسروجرد از ارباع دوازده‌گانه بیهق در زمان عبدالله بن طاهر. او نیز میان دیه / قریه و مزرعه، از سویی و دسکره از سوی دیگر، تمایز قائل است (بیهقی ۱۳۶۱، ص ۳۶، ۳۸). در وقف‌نامه رشیدالدین فضل‌الله همدانی نیز چندین باغ یا بستان واقع در دسکره‌های یزد و نواحی آن موضوع وقف قرار گرفته‌اند، مثلاً باغ کوشک اژدرهای و باغ دره هر دو واقع در دسکره جلیل‌آباد (افشار ۱۳۴۸-۱۳۴۹، ص ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۲-۲۲۸؛ حسینی یزدی ۱۳۴۰، ص ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳). در یک مورد، موضوع وقف یک سهم از «قنات دسکره هذرستان از دسکره‌های قریه بارجین از قرای میبد» است (افشار ۱۳۴۸-۱۳۴۹، ص ۲۲۲) که این نشان می‌دهد دسکره‌ها در مناطق روستایی واقع بوده‌اند و ممکن بود جزو دیه‌ی باشند، اما هرگز برابر و معادل با دیه / قریه نبوده‌اند.

ناصرالدین منشی کرمانی مؤلف سِمَطُ الْعُلَى لِلْحَضْرَةِ الْعَلِیَا (۷۱۶ هجری) نیز در ذکر فتح جیرفت توسط سپاه عرب، دساکر را یک بار، آن هم به همراه قری آورده، اما این کاربرد ناشی از گرایش وی به نگارش نثر متکلف است (ناصرالدین منشی ۱۳۶۲، ص ۱۴).

وقف‌نامه سید رکن‌الدین حسینی یزدی (متوفی ۷۳۲ هجری) نیز که به‌طور مفصل و مشروح موقوفات وی در ناحیه یزد را برمی‌شمرد، اگرچه به عربی تنظیم شده است، اما از آن جهت که اطلاعات ما را از مفهوم و کاربرد واژه دسکره در ناحیه یزد تکمیل می‌کند، باید در اینجا بررسی شود. در میان موقوفات سید رکن‌الدین، باغ‌های بسیاری وجود داشتند که بعضی از آن‌ها در دسکره‌ها واقع بودند. این باغ‌های واقع در دسکره‌ها، همراه با کوشک، دکان، حجره یا خانه داخل آن‌ها، موضوع وقف بودند (حسینی یزدی ۱۳۴۰، ص ۱۰۳، ۲۳۹،

۱. برای مثال، در نواحی خورهد و مقطعه و خزادجرد که هر سه جزو طسوج وازه‌کروود (واژکروود) بودند چندین دسکره وجود داشت (— قمی ۱۳۶۱، ص ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۷).

۲۴۱، ۲۴۳). مساحت این باغ‌ها بین دو قفیز تا بیش از چهار جریب بوده‌است. در زمان سید رکن‌الدین حسینی ممکن بود باغ‌ها، حجره‌ها، دکان‌ها و خانه‌های واقع در یک دسکره به مالکان متعدد تعلق داشته باشند.

این وقف‌نامه احتمالاً آخرین متنی است که در محیط ایرانی تنظیم شده و در آن دسکره به‌کار رفته‌است. در سده نهم هجری ظاهراً همان استفاده محدود از دسکره هم متروک شد. جعفری (سده نهم هجری)، مؤلف تاریخ یزد، برخی از مواضعی که وقف‌نامه رشیدی و وقف‌نامه حسینی یزدی «دسکره» نامیده‌اند، ذکر کرده، اما به‌جای آن، لفظ محله را به‌کار برده‌است (جعفری ۱۳۸۴، ص ۳۲، ۶۴، ۹۲، ۹۸، ۱۰۰، ۱۸۰-۱۸۲). توصیف جعفری از چگونگی بنای محله باغ علاء که سابقاً در وقف‌نامه سید رکن‌الدین با نام «دسکره باغ علاء» ذکر شده بود، خصوصیات آن را روشن می‌کند: مروان حمار یزد را به علاء طوفی داد و علاء «در شهر یزد قصری بساخت و باغی مشهور به باغ علاء ... و این زمان آن را محله باغ علاء می‌خوانند» (جعفری ۱۳۸۴، ص ۳۲). توصیف جعفری از بنای محله باغ علاء، در مورد دیگر دسکره‌ها / محله‌ها نیز صادق است. مستوفی بافقی (سده یازدهم هجری) روایت‌های مشابهی دربارهٔ احداث مریاباد (مریم‌آباد)، یعقوبی، و نرسوباد بیان می‌کند (مستوفی بافقی ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۷۰۹-۷۱۱). توصیف مستوفی از بلاشگرد، از آن جهت که ویژگی‌های دستگردی باستانی را باز می‌نمایاند، جالب توجه است: «در نزدیکی شهر شاه بلاش باغستانی بساخت و آب جاری کرد و قصری عالی بنا کرد و آتش‌خانه بساخت و آن را بلاشگرد نام نهاد و اکنون به ابوالعسکر مشهور است و مردم بدانجا روند و سماع و طبخ کنند و مقام حیدریان است» (مستوفی بافقی ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۰).

از موارد کاربرد واژه دسکره در متون فارسی می‌توان نتیجه گرفت که در محیط ایرانی، دسکره‌ها متفاوت و متمایز از دیه‌ها بوده‌اند، در اصل مالکان مشخصی داشته‌اند، و چه‌بسا به نام مالکان اصلی خود نامیده می‌شده‌اند و دست‌کم در مواردی که چگونگی احداث آن‌ها معلوم باشد، مالکان آن‌ها از بزرگان و اعیان و محتشمین بوده‌اند. دسکره‌ها، دست‌کم آن‌ها که در ناحیه یزد بودند، دارای خانه‌ها، حجره‌ها، دکان‌ها، باغستان و بستان بودند و احتمالاً دیواری پیرامونی حدود بخش مسکونی دسکره را مشخص می‌کرد.

شواهد متنی نشان می‌دهد که استنباط فرهنگ‌نویسان قدیم (پیش از نیمه دوم سده یازدهم هجری) در باب معنای دسکره که آن را با «شهر» برابر دانسته‌اند، نادرست است و تردید سُروری در درستی این معنا بجاست. همچنین معانی «قریه، صومعه، زمین هموار و

خانه‌های عجم که در آن شراب و آلات غنا باشد» که فرهنگ‌های پس از نیمه دوم سده یازدهم برای دسکره آورده‌اند، در متون فارسی سابقه‌ای ندارد. تنها معنایی که در این فرهنگ‌ها می‌تواند با شواهد متون فارسی مطابقت داشته باشد این معناست: «خانه بزرگ که گرد آن خانه‌های دیگر باشد». این معنای اخیر که از قاموس المحيط به فرهنگ‌های فارسی وارد شده، در حقیقت، کهن‌ترین معنایی است که در فرهنگ‌های عربی برای دسکره ارائه شده است. بررسی معنای دسکره در فرهنگ‌های عربی و ارتباط آن معانی با شواهد متون عرب، سیر تحول معنای دسکره و ارتباط معانی گوناگون آن را آشکار می‌کند و برای شناخت مفهوم دسکره در زبان فارسی نیز سودمند است.

معانی ارائه‌شده در فرهنگ‌های جدیدتر فارسی همگی از قاموس گرفته شده‌اند. تعاریف ارائه‌شده در قاموس خود نتیجه کوشش گردآوردگان فرهنگ‌های پیشین عربی در مدت بیش از شش سده بود. فراهم‌آوردگان فرهنگ‌های عربی، به‌رغم کاربرد کم دسکره در متون عرب، شواهد کافی برای به‌دست دادن معنای آن در اختیار داشته‌اند و از سده دوم هجری قمری به بعد آن را مدخل قرار داده‌اند: خلیل بن احمد (متوفی ۱۷۵ هجری)، مؤلف کتاب العین، کهن‌ترین فرهنگ عربی، دسکره را چنین معنا می‌کند: «بناء شبه قصر، حوله بیوت، و جمعه الدساكر، تكون للملوك» (خلیل بن احمد ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۴۲۶). شبیانی (متوفی حدود ۲۱۰ هجری) دسکره را «الأرض المستویة» معنا می‌کند و برای این معنا، بیستی از مُدرک را شاهد می‌آورد (شبیانی ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۵۳؛ همچنین ← یاقوت ۱۸۶۶-۱۸۷۳، ج ۲، ص ۵۷۵؛ برای این موضوع ← بعد). ابن درید (متوفی ۳۲۱ هجری) عربی نبودن آن را متذکر شده است (ابن درید ۱۹۸۷، ص ۱۱۴۶). ازهری (متوفی ۳۷۰ هجری)، صاحب‌بن عباد (متوفی ۳۸۵ هجری) و جوالیقی (متوفی ۵۴۰ هجری) تعریف خلیل را تکرار کرده‌اند (ازهری ۱۴۲۱، ج ۱۰، ص ۲۲۹؛ ابن عباد ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۳۶۴؛ جوالیقی ۱۹۶۹، ص ۱۹۸). ابن سیده (متوفی ۴۵۸ هجری) به این تعریف کهن، «بیوت للأعاجم یكون فیها الشراب و المراهی» و «الصومعه» را می‌افزاید (ابن سیده ۱۴۲۱، ج ۷، ص ۱۶۱-۱۶۲). مدائنی اصفهانی (متوفی ۵۸۱ هجری) که به جمع‌آوری الفاظ غریب قرآن و حدیث پرداخته است، در توضیح واژه دسکره در داستان هرقل و ابوسفیان (← بعد)، به تعریف خلیل، «فیها منازل و بیوت للخدم و الحشم» را علاوه می‌کند (مدائنی اصفهانی ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۵۶). صغانی (متوفی ۶۵۰ هجری) و قیومی (متوفی ۷۷۰ هجری) به تعریف خلیل، «قریه» را اضافه کرده‌اند (صغانی ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۵۱۳؛ قیومی

۱۹۸۷، ص ۷۴). سرانجام، فیروزآبادی (متوفی ۸۱۷ هجری) به تجمیع معانی ذکرشده در فرهنگ‌های کهن‌تر عربی پرداخته است.^۱

چنان‌که گذشت، معنایی که خلیل برای دسکره آورده (بنایی مانند کوشک که گرد آن خانه‌ها باشد، متعلق به شاهان)، کهن‌ترین معنایی است که در فرهنگ‌ها ضبط شده است، اگرچه تصریح خلیل به تعلق دسکره به شاهان را نمی‌توان مطلق دانست. با این حال، دسکره به این معنا، در حدیثی از پیامبر اسلام، حدیثی از علی بن ابی طالب، داستان هرقل و ابوسفیان، سفرنامه ابودلف، اشعار شعرا (ابوالعتاهیه، ابن حاجب، ابن اَبار)، مقامات بدیع‌الزمان همدانی و غرر اخبار ثعالبی به کار رفته است. دسکره در مواعظ و زهدیات در شمار نشانه‌های شاهان ذکر می‌گردد و به ناپایداری این نشانه‌ها و عبرت آدمیان اندرز داده می‌شود. در حدیثی از پیامبر که سلسله روایان آن بنا به روایتی به ابوهریره (متوفی ۵۹ هجری)، و بنا به روایت دیگر به فیروز دیلمی (متوفی ۵۳ هجری) می‌رسد، در ذکر نشانه‌های رستاخیز آمده است که «آن روز ماده‌شتری پالاندار بهتر از دسکره‌ای است که صد هزار [کس] را در خود حمل می‌کند».^۲ در خطبه‌ای از علی بن ابی طالب نیز که سلسله روایان آن به ابن عباس می‌رسد، درباره ناپایداری دنیا سخن گفته می‌شود: کجاست کسی که لشکرها جمع آورد و دسکره‌ها بنا کرد و بر منبرها نشست و خانه‌ها ساخت و بر کوشک‌ها کنگره نهاد و هزاران نفر را گرد آورد (طوسی ۱۴۱۴، ص ۶۸۵). در مقامه و عظیمه بدیع‌الزمان همدانی (متوفی ۳۹۸ هجری) هم آمده است: چه بسیار صاحب عزت و قدرت و سپاهیان و یاران را بدیدی که بر دنیا توانا شد و از آن به آرزویش رسید و کوشک‌ها (قصور) و دسکره‌ها (دساگر) ساخت و نفایس و سپاهیان گرد آورد؛ اما دژهایی که ساخت و جوی‌ها و دسکره‌هایی که گرداگرد آن بود مرگ را از او دور نکرد (بدیع‌الزمان همدانی ۲۰۰۵، ص ۱۵۵). در قصیده‌ای با مضمون مشابه، ابوالعتاهیه (متوفی حدود ۲۱۰ هجری) مردمان را به اندوختن کردار نیک برای آخرت فرامی‌خواند، مرگ را یادآوری می‌کند و می‌پرسد: چرا از کسی که دسکره‌هایش ویران شد و اورنگ و منبر و شهرهایش از او تهی ماندند و سپاهیان‌ش پراکنده

۱. او، به علاوه، به پیروی از یاقوت (متوفی ۶۲۶ هجری)، دسکره را نام دهی در عراق عرب نزدیک دجله مابین بغداد و واسط، دهی به نهر الملک، دهی نزدیک شهرابان و دهی در خوزستان دانسته است (فیروزآبادی ۱۳۰۱-۱۳۰۳، ج ۲، ص ۲۸؛ همچنین، ← یاقوت ۱۸۶۶-۱۸۷۳، ج ۲، ص ۵۷۵؛ صفی‌پوری شیرازی ۱۲۹۶-۱۲۹۸، ص ۳۷۱).
 ۲. «ناقة المقتبة يومئذ خير من دسكرة تقل مائة ألف» (ابن حماد ۱۴۱۲، ص ۹۲)؛ همچنين، ← مقدسی ۱۸۹۹-۱۹۱۹، ج ۲، ص ۱۷۳ که مخدوش است و ترجمه هوار هم معنای درستی به دست نمی‌دهد. مقایسه شود با ترجمه فارسی: مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۳۸۱، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ص ۳۸۰، یادداشت ۳ که صورت صحیح آن را از منبع دیگری نقل می‌کند.

شدند، عبرت نمی‌گیرید (ابوالعتاهیه ۱۸۸۸، ص ۱۲۳). در شعری با همین مضمون، ابن‌حاجب از ایوان کسری یاد می‌کند و می‌گوید: ای که بنیانی رفیع بنا می‌کنی، آیا کار روزگار با ایوان کسری را فراموش کردی؟ این دژها و دسکره‌ها و بناها و کوشک‌های خسرو ما انوشیروان است که شبانگاهان، با دستِ بلا و سرانگشتانِ حوادث، بر تارک آن سطرها نوشته‌اند (یاقوت حموی ۱۸۶۶-۱۸۷۳، ج ۱، ص ۴۲۶-۴۲۷).

دسکره را می‌توان در متون غیراندرزی و بدون مضامین زهدآمیز نیز به همان معنای پیشین یافت. در داستان هرقل و ابوسفیان که بخاری (متوفی ۲۵۶ هجری) و طبری (متوفی ۳۱۰ هجری) آن را نقل کرده‌اند، و سلسلهٔ روایان آن به ابوسفیان بن حرب می‌رسد، هرقل پس از آنکه نامهٔ پیامبر را دریافت کرد، بزرگان روم را به دسکرهٔ خود در شهر حمص فراخواند. سپس دستور داد همهٔ درهای دسکره را قفل کنند، و بعد ماجرای نامه را با آن‌ها در میان نهاد (بخاری ۱۳۱۱، ص ۱۰؛ طبری ۱۸۸۲-۱۸۸۵، ص ۱، ص ۱۵۶۶؛ همچنین ابوالفرج اصفهانی ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۲۸۹). این داستان را ابوعمّانه اسفراینی (متوفی ۳۱۶ هجری) هم در المستخرج روایت کرده، اما به جای دسکره، لفظ دار (سرای) آورده است (اسفراینی ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۲۶۸).^۱ ابودلف خزرچی (سدهٔ چهارم هجری) نیز در توصیف آثار و ابنیهٔ قصر شیرین، از «ایوان‌های پرشمار به هم پیوسته و خلوتگاه‌ها و گنج‌خانه‌ها و کوشک‌ها و طاق‌ها و گردشگاه‌ها و مهتابی‌ها و رواق‌ها و میدان‌ها و شکارگاه‌ها و خانه‌های کوچک و دسکره‌هایی» سخن می‌گوید که اندیشهٔ مردم صاحب بینش را برمی‌انگیزد (ابودلف ۱۹۷۰، ص ۶۰-۶۱). در قصیدهٔ سینیة بن اَبّار قُضاعی (متوفی ۶۵۸ هجری) نیز دسکره به همین معنا به کار رفته است. ثعالبی (متوفی ۴۲۹ هجری) در ذکر عمارات و آبادانی‌هایی که شاهپور ایجاد کرد، پس از ذکر نام شهرها، از کندن جوی‌ها و بستن پل‌های کوچک و بزرگ و بنای دیه‌ها (القری) و دسکره‌ها (الدساگر) توسط او سخن می‌گوید (ثعالبی ۱۹۰۰، ص ۵۲۹). این کاربرد اخیر، موارد مشابهی در متن‌های فارسی میانه (کارنامهٔ اردشیر بابکان، شهرستان‌های ایران‌شهر) دارد (← بعد).

۱. ابن عربشاه (متوفی ۸۵۴ هجری) که فرمان شاهرخ تیموری به ابطال قواعد چنگیزخانی و پیروی از قواعد شریعت اسلام را باور ندارد، به استهزاء مضمون مشابهی را در باب او به کار برده است. بنا به نظر ابن عربشاه، قواعد چنگیزخانی برای آنان همچون دینی آشکار و باوری درست بوده است: «و اگر چنین روی می‌داد که او (= شاهرخ) مرزبانان (مرازبه) و موبدان (موابذه) را در دسکره گرد آورد و درهای آن را ببندد و از نظرگاه خود بر آنان آشکار شود و چیزی از این باب بر آنان بگشاید، هر آینه همچون خران به سوی درها می‌گریختند» (ابن عربشاه ۱۲۸۵، ص ۲۲۰). این بخش در ترجمهٔ فارسی (زندگی شگفت‌آور تیمور، ترجمهٔ محمدعلی نجاتی) حذف شده است.

دسکره ظاهراً به همین معنا در اعلام النبوة علی بن ربیع طبری (متوفی حدود ۲۵۱ هجری) در بخش پیشگویی‌های پیامبران پیشین در خصوص ظهور پیامبر اسلام آمده است. در آنجا، به نقل از کتاب اشعیای نبی (باب ۳۵)، به شاد شدن اهالی تشنه بیابان و سُرور خشکی‌ها و بیابان‌ها بشارت داده می‌شود، چراکه به احمد نیکویی‌های لبنان و نیکی دسکره‌ها و بوستان‌ها (الریاض) اعطا خواهد شد (طبری ۱۳۹۳، ص ۱۵۳؛ مقایسه شود با ماوردی ۱۴۰۹، ص ۱۵۱ و فصل سوم کتاب اثبات نبوة النبی اثر المؤید در Schmidtke 2012, p. 237).

برخلاف مواردی که پیش از این ذکر شد، در برخی متون، تعلق دسکره به شاهان چندان آشکار نیست. مقصود از آن بنایی کوشک مانند است؛ شاید متعلق به شاهان و شاید متعلق به بزرگان و محتشمین. در بیتی که به اختلاف، آن را به ابودهبَل جُمحی (عصر اموی)، یزیدبن معاویه، احوص و اخلط نسبت داده‌اند، گنبدهای میان دسکره و درختان زیتون گرداگرد آن، که ثمرشان در حال رسیدن است، توصیف می‌شود (جاحظ ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۲۶۴). تعلق دسکره در اینجا آشکار نیست. همین وضعیت را در کاربرد دسکره نزد بلاذری (متوفی ۲۷۹ هجری) می‌توان دید. بلاذری در فتوح البلدان، در فصل مربوط به فتح شهرستان‌های دجله (کُورِ دِجَلَة)، وضعیت پیشین ناحیه‌ای را که بصره در آن به وجود آمد، توصیف می‌کند: هفت دسکره در بصره بود؛ دو تا در ناحیه خُریبه، دو تا در زابوقه، و سه تا در جایی که در روزگار بلاذری دارالآزد نامیده می‌شد. عُبَیة بن غزوان یاران خود را در آن‌ها پراکنده کرد و خود در خُریبه فرود آمد که جایگاه سلاح‌داران (مسلحه) ایرانیان بود (بلاذری ۱۸۶۶، ص ۳۴۱). دینوری (متوفی ۲۸۲ هجری) که این روایت را با کمی اختلاف بازگو کرده، به جای دسکره، واژه منزل (خانه) را به کار برده است (دینوری ۱۹۶۰، ص ۱۱۷). ابن فقیه (نیمه دوم سده سوم و نیمه نخست سده چهارم هجری) هم داستان مشابهی را روایت می‌کند: در جایی پایین دجله کوشکی (قصر) بود که به آن خُریبه گفته می‌شد و بُصیره هم نام داشت و در آن، دیدبانان (دیادبه) ایرانیان حضور داشتند (ابن فقیه ۱۴۱۶، ص ۲۲۷).^۱ راعی الابل (متوفی ۹۰ هجری) نیز در قصیده‌ای که در ابیاتی از آن، شهرها و جای‌های سوریه را وصف می‌کند، دسکره را به همین مفهوم به کار برده است: در بیتی، اشاره‌ای به کوه «حارث جولان» شده است که اطراف خود را روشن می‌کند و دسکره‌هایی که گرد آن‌ها برج‌ها قرار دارند (راعی ۱۴۰۱، ص ۲۵؛ مقایسه شود با یاقوت حموی ۱۸۶۶-۱۸۷۳، ج ۲، ص ۱۵۹).

۱. بلاذری واژه دسکره را یک بار، آن هم در همین جا، استفاده کرده، اما لفظ مسلحه را در جاهای دیگر هم به کار برده است. آشکار است که در هیچ جا بین دسکره و مسلحه ارتباط خاصی وجود ندارد.

دسکره در معنایی نزدیک به آنچه خلیل آورده در دیگر متون دیده می‌شود، بی‌آنکه با شاهان یا بزرگان نسبتی داشته باشد. در این متون، دسکره معمولاً ملازم قریه (دیه)، اما متمایز از آن است. متون فقهی موارد جالبی از این کاربرد را به دست می‌دهند. علامه حلّی (متوفی ۷۲۶ هجری)، در باب مبیع، بناها و فراخنای میان خانه‌ها و نیز راه‌های درون قریه و دسکره را داخل در آن‌ها می‌داند (علامه حلّی ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۸۲؛ همچنین، ← شهید اول ۱۴۳۰، ج ۱۱، ص ۱۸۶). فخرالدین طریحی (متوفی ۱۰۸۵ هجری) که به جمع‌آوری واژه‌های قرآن و الفاظ به‌کاررفته در احادیث امامان شیعه پرداخته است، تعریف خلیل از دسکره را با نکته‌هایی که ابن‌درید و مدائنی به آن افزوده‌اند، در توضیح مفهوم دسکره در متون فقه شیعه آورده است: «دسکره بنایی است به شکل کوشک (قصر) که در آن، منازل و خانه‌های چاکران (خَدَم) و خدمتکاران خاص (حَشَم) باشد و عربی خالص نیست» (طریحی ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۰۲؛ ← همچنین: عاملی ۱۴۲۵، ج ۱۴، ص ۵۷۱). در روایتی از علی‌بن موسی‌الرضا نیز که سلسله‌راویان آن به ابن‌سعد اشعری قمی (نیمه دوم سده دوم - نیمه نخست سده سوم هجری) می‌رسد، در باب حکم خوردن گوشت و تخم ماکسانی که در دسکره پرورش می‌یابد و از خوردن پلیدی مردمان منع نمی‌شود، پرسش می‌شود (کلینی ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۲۵۲). ذوالرّمّه (متوفی ۱۱۷ هجری)، شاعر عصر اموی، در هجو هشام المرثی، از بسته شدن درهای دسکره‌های قریه مرأه دیهی که هشام در آن سکونت داشت) در هنگام ورودش و دریغ سایه‌های آن از کار نیک می‌گوید (ذوالرّمّه ۱۹۱۹، ص ۵۴۲). سروده ذوالرّمّه به‌صورت دیگری هم روایت شده که در آن، به جای دساگر، مخادع (خانه‌ها) به کار رفته است (ابوالفرج اصفهانی ۱۴۱۵، ج ۱۸، ص ۲۷۱). ابونصر باهلی (متوفی ۲۳۱ هجری) به روایت ابوالعباس ثعلب، و خطیب تبریزی (متوفی ۵۰۲ هجری) بر شروحو که بر دیوان ذوالرّمّه نگاشته‌اند، دساگر را در اینجا «قُری» (دیه‌ها) معنا کرده‌اند (ابونصر باهلی ۱۳۹۱، ص ۵۵۳؛ خطیب تبریزی ۱۴۱۶، ص ۲۰۰). در جای دیگر، ذوالرّمّه از نگرستن با نگاه شوق به فراسویش، پس از آشکار شدن دره جی (اصفهان) و دسکره‌ها سخن می‌گوید (ذوالرّمّه ۱۹۱۹، ص ۲۴۳). اما شارحان دیوان او در اینجا دساگر را «بیوت» معنا کرده‌اند (ابونصر باهلی ۱۳۹۱، ص ۱۰۱۸؛ خطیب تبریزی ۱۴۱۶، ص ۳۵۵). ابوحنّان توحیدی (سده چهارم هجری) نیز آورده است که از ابن‌لسان الحُمَرمّه (سده نخست هجری) پرسیدند کدام گوشت نیکوتر است و او پاسخ داد: پهلوی بزغاله که در دکان‌های گوشت در دسکره‌های وسیعی که در آن‌ها صدایی شنیده نمی‌شود مگر به بانگ بلند، نگاه دارند (ابوحنّان توحیدی ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۸۲).

فرزدق (متوفی ۱۱۰ هجری) در قصیده‌ای دسکره (در متن: دساگر) را به همین معنا به کار برده است (فرزدق ۱۸۷۰، ص ۱۰۲). فرزدق برای دیدار معشوقه‌اش شبانه به دسکره او می‌رود. دسکره دیوار بلندی دارد که عقاب‌ها به بالایش نمی‌رسند. در آن را قفل کرده‌اند و دربارنی آن را می‌پایند. فرزدق ناگزیر است برای دیدار یار، با رسن به درون سرای فرود آید (فرزدق ۱۸۷۰، ص ۹۹-۱۰۲). در شعری از بشاربن بُرد (متوفی ۱۶۸ هجری) هم دسکره به چنین مفهومی به کار رفته است (ابوالفرج اصفهانی ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۱۷).

تمایز میان قریه (دیه) و دسکره در الاعلاق النفیسة ابن رسته (متوفی پس از ۲۹۰ هجری)، تاریخ مدینة الصنعاء احمدبن عبدالله رازی صنعانی (متوفی حدود ۴۶۰ هجری)، المسالک و الممالک بکری (متوفی ۴۸۷ یا ۴۹۶ هجری)، نزهة المشتاق ادریسی (متوفی ۵۶۰ هجری) و روض المعطار حمیری (متوفی ۹۰۰ هجری) دیده می‌شود. ابن‌رسته این تفاوت را به روشن‌ترین شیوه بیان می‌کند. او در توصیف ناحیه هرات می‌گوید: «چهارصد دیه (قریه) بزرگ و کوچک دارد و در میان این دیه‌ها، چهل وهفت تا دسکره‌اند، که هر کدام ده تا بیست نفر جمعیت دارد» (ابن رسته ۱۸۹۱، ص ۱۷۳). بکری درباره شهر دَمار در یمن می‌گوید دارای بستان‌های فراوان و مزرعه‌ها و دیه‌ها (قری) و دسکره‌ها (دساگر) است (بکری ۱۹۹۲، ج ۱، ص ۳۶۴). او جای دیگر در توصیف شهر حَلی (متن: جلی) در یمن، می‌گوید دیه‌ها (قری) و مساکن و دسکره‌ها دارد (بکری ۱۹۹۲، ج ۱، ص ۳۷۹). ادریسی هم در توصیف سغد، از نهر پنجیکنت (متن: کینجکث) می‌گوید که از قری و دساگر می‌گذرد و رستاق پنجیکنت و دیگر جای‌ها را سیراب می‌کند (ادریسی ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۹۹).

ابومعمر اسماعیلی جرجانی (سده چهارم هجری) در قصیده‌ای که در وصف برف سروده، دساگر را به همین معنا به کار برده است: به‌راستی که نیکویی زمستان و سرمایش برای همگان است؛ بلی، به‌خصوص برای خداوندان دسکره‌ها و دیه‌ها (قری) (ثعالبی ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۵۰).

دسکره در مواردی که ذکر شد، عمارتی بود که در خارج از شهرها ساخته می‌شد. این عمارت اتاق‌هایی برای بندگان و خدمه داشت و بوستان یا باغی پیرامون آن بود. دیواری دفاعی آن را در میان می‌گرفت و دروازه‌ای داشت. ممکن بود به شاهان، بزرگان و اعیان یا اشخاص عادی‌تر تعلق داشته باشد. چنان که گذشت، در متون عرب این معنای دسکره شواهد محکمی از سده نخست هجری دارد.

از سده دوم هجری دسکره با مفاهیم جدیدی در زبان عرب پیوند یافت: به سبب سختگیری‌هایی که در شهرهای سواد اعمال می‌شد، جوانان (فتیان) خوشگذران برای فراهم آوردن و نوشیدن شراب به محلات غیرمسلمانان، یا به خانه‌های بیلاقی (دسکره‌ها) متعلق به ترسایان و یا دیرها و منازل مجاور آن‌ها در خارج از شهرها روی آوردند. ارتباط یافتن این عمارات با عیش و طرب جوانان، معنای ضمنی جدیدی را به واژه دسکره بخشید: «خانه‌های عجمیان که در آن شراب و ملاحی باشد». دیرها و بناهای وابسته به آن‌ها هم که از حیث ظاهر شبیه دسکره‌ها بودند، در همین زمینه معنایی و در ارتباط با می‌گساری و عیش جوانان، در اشعار شعرا و متون ادبی به نام دسکره یاد شده‌اند. بدین ترتیب دسکره با سه موضوع جدید پیوند یافت: ۱. خانه‌های متعلق به غیرمسلمانان (تقریباً همیشه متعلق به ترسایان) که در آن شراب و آلات لهو باشد؛ ۲. دیر ترسایان؛ ۳. محفل جوانان خوشگذران. دو معنای نخست از سده پنجم هجری به معنای دسکره در فرهنگ‌های عربی افزوده شدند، اما مفهوم سوم راهی به فرهنگ‌ها نیافت، مگر شاید در تعریف «بزم» برای دسکره در فرهنگ عربی - فارسی تکملة الأَصْناف (← قبل). با این حال، باید افزود که کاربرد دسکره به مفهوم «دیر و صومعه» به متن‌های ادبی با مضمون می‌گساری و عیش جوانان محدود بود و مردمان ساکن در دیرها و آشنایان با این دیرها، در گفتار عادی روزمره، دسکره را به معنای «دیر و صومعه» به کار نمی‌بردند. دسکره به مفهوم محفل جوانان، در تشکیلات سازمان‌یافته جوانان اعصار بعد که به نام فتیان (جوانمردان) شناخته شد، تحول یافت و به مفهوم محفل و مجلس فتیان در برخی آثار مرتبط با فتوت هم به کار رفت (← بعد).

خانه عجمیان که در آن شراب و آلات لهو باشد. کاربرد دسکره به این مفهوم، در اشعار شعرا و آثار ادبا (ابونواس، عبدالله بن معتر، ابوبکر صنوبری، ابوالفرج اصفهانی، شیرجی، حریری، ...) سابقه دارد. در خمریات ابونواس (متوفی حدود ۱۹۹ هجری) بهترین نمونه‌های این کاربرد را می‌توان یافت. ابونواس در قصیده‌ای که در آن به موارث کهن ایرانی تفاخر می‌کند، از دسکره‌هایی سخن می‌گوید که خسرو در سرزمین خود بنا کرده است. می‌ناب، به ادعای ابونواس، تنها در سرزمین ایرانیان (بنو احرار) فراهم می‌آید (ابونواس ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۳۲۴). او در طلب می‌به جست و جوی دسکره‌ها برمی‌آید و به نهانی‌ترین منزل راه می‌برد (ابونواس ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۳۸)، سبکسار به سوی می‌ و باده‌گساری دسکره‌ها و منزل دهقان می‌شتابد (ابونواس ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۴۸)، شب را در دسکره‌ها سپری می‌کند (ابونواس ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۹۱) و می‌ را «بنت الدسکره» می‌خواند (ابونواس ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۱۸).

در خمریات عبدالله بن معتر (متوفی ۲۹۶ هجری) که خمریات ابونواس در آن نفوذی آشکار دارد، دسکره به مفهومی مشابه اشعار ابونواس به کار رفته است. ابن معتر با تعبیری شبیه به آنچه ابونواس به کار آورده بود، می (قهوة) را «عروس دساگر» و شراب سرخ را «عجوز دسکره» می‌نامد (صولی ۲۰۰۴، ج ۳، ص ۱۷۷؛ رقیق قیروانی ۱۹۶۹، ص ۵۹۸). تصویری از دسکره‌های سده سوم هجری را می‌توان در ماجرای ورود ابوحنسایشه تنبورنواز، به دستگاه ابراهیم بن مهدی (متوفی ۲۲۴ هجری) دید. ابوحنسایشه در این باره می‌گوید که او (ابراهیم) در دسکره بود، پس به من خوشامد گفت و مرا نزدیک خود گردانید و به نبیذ فراخواند و خادمان خود را فرمان داد، پس با من بنشستند و نوشیدند و مرا نشانیدند. و به هر چاره‌ای کوشید تا مرا به سرود گفتن وادارد (ابوالفرج اصفهانی ۱۴۱۵، ج ۲۳، ص ۶۴). مورد اخیر، ارتباط میان دسکره‌ها - که در آن‌ها می‌گساری و نواختن موسیقی صورت می‌گرفت - با گروه‌های ممتاز اجتماع سواد همچون خلیفه‌زادگان را در اوائل سده سوم هجری قمری نشان می‌دهد.

رفتن رشید به خانه کنیزکان آوازخوان (بیوت القیان) که فضل بن سهل (متوفی ۲۰۲ هجری) ادعا می‌کرد عبدالله بن مالک آن را گفته، مورد جالب دیگری از این کاربرد به‌شمار می‌آید. در این باره ثمامه اعتقاد داشت که فضل دروغ می‌گفت و فضل خود به خرابات (مواخیر) و دسکره‌ها (دساگر) می‌رفت و خویشان را از آن باز نمی‌داشت و از بدی آن ابا نداشت و آبروی خود را از پلیدی آن حفظ نمی‌کرد. ثمامه که در مجلس فضل حضور داشت و از تأیید ادعای فضل خودداری کرده بود، در پاسخ به یکی از دوستانش که او را به خاطر سر باز زدن از تأیید ادعای فضل نکوهش می‌کرد، گفت فضل در سخنش از او گواهی نخواست و سخن به زبان نراند، مگر در جایی که تردید در آن بود، یا ذکر دسکره یا منزل غلامان و کنیزکان آوازخوان (منزل مقین او مقینه) (جهشیاری ۱۳۵۷، ص ۲۵۸-۲۵۷).

چنین دسکره‌هایی در ناحیه سواد فراوان بود. ابوالحسن جوهری جرجانی (متوفی حدود ۳۸۰ هجری) در قصیده‌ای که در مدح صاحب بن عباد سروده است، اشتیاق خود را نسبت به دسکره‌ها و شراب ناب بغداد بیان می‌کند (ثعالبی ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۳۷). اما محمد بن احمد شیرجی، برخلاف ستایشگران باده و می و دسکره‌ها، در بیتی به رها کردن «دسکره‌ها و چرخشت‌ها و جادوزنان و نای‌زنان» فرامی‌خواند (ثعالبی ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۲۸۵).

حریری (متوفی ۵۱۶ هجری) توصیف نسبتاً متفاوتی از دسکره‌ای در شهر عانه به دست می‌دهد. او در مقامه دوازدهم در مورد ابوزید سروجی، قهرمان خیالی قصه‌هایش، می‌گوید پس از جست‌وجوی حارث، راوی داستان، به او گفتند ابوزید از زمانی که به شهر عانه

رسیده‌است از میخانه (حانۀ) جدا نشده‌است. حارث در هیئتِ ناشناس به دسکره رفت و شیخ (ابوزید) را در لباس زردرنگ، میان خُم‌ها و چرخشت یافت، درحالی‌که گرداگرد او، ساقیان در روشنی رُخسار گوی از همدیگر می‌ربودند، شمع‌ها نورافشانی می‌کردند و مؤرد و یاسمن، و نای و بربط بود (حریری ۱۸۴۷-۱۸۵۳، ص ۱۴۰). در اینجا دسکره تقریباً مترادف با «میخانه» به‌کار رفته‌است و ظاهراً انتخاب آن بی‌تأثیر از الزام گزینش واژه‌های مقفّی در نثر مسجّع نبوده‌است. در برگردان کهن فارسی مقامات، به پیروی از سنت فرهنگ‌های دوزبانه کهن عربی - فارسی، دسکره به «کلاته» ترجمه شده‌است (حریری ۱۳۶۵، ص ۸۴-۸۵)؛ ترجمه‌ای که بیشتر منظری ایرانی از واژه دسکره را بازتاب می‌دهد. ابن خیاط (متوفی ۵۱۷ هجری)، شاعر دمشقی، در قصیده‌ای در وصف نرد که شماری کلمات فارسی دخیل در زبان عرب هم در آن دیده می‌شود، دسکره را به همین معنا به‌کار برده‌است (عماد اصفهانی ۱۳۸۸، ص ۲۲۳-۲۲۴).

دیرها و بناهای پیوسته به آن. در سده‌های نخستین هجری دیرهای ترسایان در ناحیه سواد در شمار مهم‌ترین مکان‌هایی بودند که در آن‌ها شراب فراهم می‌آمد و به خواستاران بیرون از اجتماع دیرها هم عرضه می‌شد. بکر بن خارجه (سده دوم هجری) در شعری به ترک بوستان‌های مؤرد و سیب دعوت می‌کند و به دسکره‌ها و دیر روبه‌روی آن، دیر ابن وضّاح در اُکیراح، فرامی‌خواند (یاقوت حموی ۱۸۶۶-۱۸۷۳، ج ۱، ص ۳۴۵-۳۴۶). بکر به حرفه وراقی اشتغال داشت و بیشتر آنچه به‌دست می‌آورد، صرف نیبذ می‌کرد. محمدبن حجاج می‌گوید هر روز او را با دو سبوی شراب در راه خرابه‌ای از خرابه‌های حیره می‌دیده‌است. بکر به صدای شانه‌به‌سری که در آن خرابه خانه داشت می‌نوشتید تا مست می‌شد، سپس باز می‌گشت (ابوالفرج اصفهانی ۱۴۱۵، ج ۲۳، ص ۱۳۹). ابوبکر صنوبری (متوفی ۳۳۴ هجری) هم دیر ترسایان را دسکره خوانده‌است و می‌را به عروسی تشبیه کرده که پرده پوشش آن، شکم خُم است و در دسکره‌های راهبان روزگار گذرانده‌است (قیروانی، ج ۱، ص ۱۵۹). محفل جوانمردان. ارتباط دسکره با فِتیان (جوانمردان)، هم در آثار فِتیان (خرتبرتی)، و هم در آثار مخالفین و معارضین آن‌ها (ابن تیمیه) منعکس شده‌است. در تحفه الوصایا، اثر احمدبن الیاس خرتبرتی، دسکره به مفهوم محفل فِتیان به‌کار رفته‌است (apud Taeschner 1934, p. 38). از ابن تیمیه (متوفی ۷۲۸ هجری) در ضمن پرسشی در باب فتوت و جماعت فِتیان، درباره مجلسی که فِتیان در آن گرد می‌آیند و آن را دسکره می‌خوانند، سؤال می‌شود. ابن تیمیه در پاسخ می‌گوید: «دسکره از کلماتی نیست که در شریعت بر آن اصلی باشد و بر

آن ستایش یا نکوهشی پیوسته باشد، اما در عرف مردم از آن به مجامع تعبیر می‌شود و به گردآمدگان در مجلس شراب گفته می‌شود که آن‌ها در دسکره‌اند، و به این کلمه مدح و ذمی پیوسته نیست؛ اما به ذم نزدیک است، چراکه اغلب در عرف مردم آن را بر اجتماع برای زنا و شراب و غنا اطلاق می‌کنند» (ابن تیمیه ۱۴۲۶، ج ۱۱، ص ۵۱-۵۶). پاسخ ابن تیمیه نشان می‌دهد که حتی در سده هشتم هجری، ارتباط دسکره با اجتماع لهو و لعب و می‌گساری، ارتباطی جنبی بوده و معنای صریح دسکره تلقی نمی‌شده است. ابن تیمیه با تعبیر دسکره به اجتماع ظاهراً به کاربردهای کهنی، همانند حدیث هرقل و ابوسفیان، نظر داشته است. باین حال، کاربرد دسکره به این مفهوم در متون فتوای عمومیت ندارد.

سرانجام معنای «زمین هموار» که شیبانی به دست داده، ظاهراً محصول استنباط نادرست او از بیتی از مُدْرک است^۱ و شاید در این استنباط، واژه دَسْت (مأخوذ از دشت فارسی: «صحرا و بیابان») بی تأثیر نبوده باشد (دهگان ۱۳۳۳، ص ۱۹۹). باین حال، این معنا به فرهنگ‌های عربی پس از آن راه یافته است. تنها مورد کاربرد دسکره به معنای «زمین هموار» که به نظر نگارنده رسیده، مربوط به فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء است. ابن عربشاه که در عجائب المقدور دسکره را به معنایی که خلیل آورده به کار برده بود (ص ۱۶۰، یادداشت ۱)، در نثر مسجّع فاکهة الخلفاء، در بیان اقدامات ناگزیر کسی که سودای ریاست و پادشاهی در سر دارد، دساگر را به همراه فیافی (بیابان‌های بی آب) به سبب هم‌وزنی و مقفی بودن با عساگر به کار برده است: «تردید نیست که حرکت لشکرها (عساگر)، و طی بیابان‌ها و دسکره‌ها (دساگر)، و روی آوردن به مبارزه با کسی که در میان اهل خود ساکن و در اقلیم و دروازه خود محصور است و در دژهایش پناه گرفته و به سپر بازدارنده مجهز است، به صرف اموال و از جای برانگیختن مردان نیاز دارد»^۲.

دستگرد در ایرانی باستان و ایرانی میانه

۱. شیبانی این بیت از مُدْرک را شاهد معنا آورده است: «بدسکره للحفر فیها عجاچه / وللموت اُخری لا یبیل طعینها» بیت بالا به نحو دیگری در معجم البلدان ضبط شده است: «بدایة للحفر فیها عجاچه / وللموت اُخری لا یبیل طعینها» (یاقوت حموی ۱۸۶۶-۱۸۷۳، ج ۲، ص ۷۸۶).
۲. «ولا شک أن حركة العساگر، وقطع الفیافی و الدساگر، و التوجه إلى قتال من هو ساکن فی سریه، محتاط فی اقلیمه و دریه، متحصن فی قلاعه، متدرق بحجفة امتناعه، یحتاج فی الأموال إلى إخراج، و فی الرجال إلى إزعاج...» (ابن عربشاه ۱۸۳۲، ص ۱۵۴).

فرهنگ‌های پارتی و فارسی میانه واژه دستگرد را «ملک» (فروشی ۱۳۸۱، ص ۱۳۷؛ Abrahamyan 1965, p. 100: “domain”; Mackenzie 1971, p. 25: “estate”; Nyberg 1974, p. 59: “landed estate”; Gignoux 1972, p. 22, 50: “domaine, propriété”; Durkin-Meisterernst 2044, p. 142: “estate” «عمارت» (Durkin-Meisterernst 2044, p. 142: “mansion”)، «بلوک، ده» (فروشی ۱۳۸۱، ص ۱۳۷؛ Abrahamyan 1965, p. 119) و «قصبه» (فروشی ۱۳۸۱، ص ۱۳۷) معنا کرده‌اند.

واژه دستگرد احتمالاً در فارسی باستان با صورت *dastakrta ([d^as^at^a]k^ar^at^a) به کار رفته است. این احتمال، مشروط به درستی بازسازی واژه‌ای است از کتیبه صدمه دیده داریوش هخامنشی در شوش (DSe). در این کتیبه، واژه‌ای مرکب به کار رفته که جزء نخست آن از میان رفته است، اما جزء دوم آن krtam- خوانده می‌شود. به یاری تحریر عیلامی این کتیبه که در موقعیت مشابه اصطلاح ŠU-MEŠ-ma hutuqqa (= در دست ساخته شده) را دارد، واژه ناقص فارسی باستان را dastakrta (Weißbach 1937, p. 85) یا dastākrtā (Herzfeld 1938, p. 136-138) بازسازی کرده‌اند. تحریر بابلی در موقعیت مشابه dul-lu-um «کار، اثر» خوانده می‌شود.^۱ داریوش در این کتیبه می‌گوید: «به لطف اهوره مزدا، بسی [dasta]krta که پیش از آن به جای نبود، آن را من در جای [ش] ساختم. شهری به نام ...، دژ آن در اثر کهنسالی فروریخته و پیش تر تعمیر نشده، از آن پس دژی دیگر ساختم» (← Kent 1953, p. 142). واژه بازسازی شده dastākrtā/dastakrta را «دست ساخته» (Schmitt; Kent 1953, p. 142, 190: “handiwork”; Weißbach 1937, p. 85: “mit der Hand gemacht”) Herzfeld 1938, p. 136: “hände-») «کارِ دستان» (2009, p. 126: “von Hand Geschaffenes”) Hinz 1973, p. 133: «سکونتگاه‌ها، بناها، تأسیسات، زمین‌های کشاورزی») (Siedlungen, Bauten, Anlagen, landwirtschaftliche Güter) و «بنا» (Lecoq 1997, p. 233: “construction”) معنا کرده‌اند.

صورت پارتی واژه دستگرد، در کتیبه‌ها (dstkrt/dstkrty) (تحریر پارتی کتیبه شاهپور در کعبه زرتشت و کتیبه نرسه در پایکولی) و متن‌های مانوی dastegird / dstygyrd (dstygyrd) دیده می‌شود. در سروده پارتی انگدروشان چنین آمده: «هر دستگردی ... که برپا شده است همگی گشوده خواهد شد و بر روی آن‌ها فرو خواهد ریخت» (Boyce 1954, p. 173ff).

۱. برای اصطلاح عیلامی ← Hinz & Koch 1987, p. 735, 1173 و برای واژه بابلی ← Gelb et al, 1959, p. 173ff.

161). این مورد اخیر بی‌شبهت به کاربرد دسکره در زهدیات و ادبیات اندرزی دوره اسلامی نیست (← قبل).

صورت فارسی میانه دستگرد، *dastgird* (*dstklrt / dstkrty / dstkrt'*)، در کتیبه‌ها (کتیبه شاهپور در کعبه زرتشت، کتیبه نرسه در پایکولی، کتیبه بندیان و کتیبه مقصودآباد) و متون فارسی میانه (زند و ندیداد، زند یسنا، کارنامه اردشیر بابکان، شهرستان‌های ایران، زند بهمن یسن، ارداویرازنامه، مادیان هزار دادستان و زبور پهلوی) ضبط شده است.

کتیبه‌های پارسی و فارسی میانه. مهم‌ترین موارد کاربرد واژه دستگرد در کتیبه‌های ساسانی مربوط به کتیبه شاهپور در کعبه زرتشت است. در این کتیبه، واژه دستگرد (*dstkrt*) در تحریر پارسی، چهار بار (سطرهای ۱۶، ۱۷، ۲۹ و ۳۰) به‌طور مستقل و یک بار هم به‌صورت جزء سازنده یک عنوان مرکب (سطر ۲۵) به‌کار رفته است.^۱ دستگرد در کتیبه شاهپور هم بر انسان اطلاق شده است و هم بر غیر انسان. هنگامی که دستگرد بر انسان اطلاق شده، به رابطه میان شاه و ایزدان اشاره دارد. شاهپور در این کتیبه، پس از شرح سومین لشکرکشی و به اسارت درآوردن والریمانوس قیصر و ذکر سرزمین‌های به‌تصرف درآمده، می‌گوید (تحریر پارسی: سطر ۱۵-۱۶؛ یونانی: سطر ۳۴-۳۶): «مردمانی که ما از سرزمین رومیان، از انیران آوردیم در ایران‌شهر، به پارس، پارت، خوزستان و آسورستان و دیگر سرزمین‌ها، جایی که ما و پدران ما و نیاکان ما و پیشینیان ما دستگرد (یونانی: *κτισματα*) داشتیم، آنجا نشانیدیم» (Back 1978, pp. 324-326) و (تحریر پارسی: سطر ۱۷؛ یونانی: سطر ۳۷-۳۸) «به خاطر آن‌که ایزدان ما را آن‌گونه دستگرد (یونانی: *δαστικερτας*) کردند و ما به یاری ایزدان چنان سرزمین‌های بسیار را خواستیم و در تصرف آوردیم، بدان سبب، بسیار آتش بهرام در سرزمین‌ها نشانیدیم» (Back 1978, pp. 328-330). شاهپور در ادامه به ذکر آتشکده‌هایی می‌پردازد که برای روان خود و اعضای خاندانش برپا کرده و نذوراتی که به روان خویش یا اعضای خاندان سلطنتی اختصاص داده است. در میان اشخاص معاصر با شاهپور، که نذوراتی برای ایشان اختصاص یافته بود، یکی نیز (تحریر پارسی: سطر ۲۵؛ یونانی: سطر ۶۰؛ فارسی میانه: سطر ۳۰) «دینک (*Dēnak*) دستگردشاهپور (تحریر یونانی: *δαστικιρτ*) (*Σαπωρ*)، ملکه میشان» بود (Back 1978, p. 355). در بخش پایانی کتیبه، شاهپور بر این نکته

۱. تحریر فارسی میانه برابر با سطرهای ۱۶ و ۱۷ پارسی آسیب دیده و واژه دستگرد در این بخش از میان رفته است. در بخش پایانی کتیبه، تحریر فارسی میانه با تحریر پارسی (سطرهای ۲۹ و ۳۰) تفاوت دارد و واژه دستگرد در این بخش از تحریر فارسی میانه نیامده است.

تأکید می‌کند که این سرزمین‌ها را به یاری ایزدان به تصرف درآورده‌است (تحریر پارتی: سطر ۲۹-۳۰؛ یونانی: سطر ۶۸-۷۰): «اکنون چون ما به کار و خدمت ایزدان می‌کوشیم و دستگرد (یونانی: κτισμα) ایزدان هستیم، و به یاری ایزدان همه این سرزمین‌ها را جستیم و در تصرف آوردیم، ... کسی که پس از ما باشد و نیکبخت باشد، او به کار و خدمت ایزدان بکوشد، که ایزدان یاور او باشند و او را دستگرد (δαστικριτην) کنند» (Back 1978, pp. 368-371).

واژه κτισμα (از κτιζειν) «نشاندن مردم (در یک سرزمین) و ساختن خانه و شهر در آن؛ بنیان نهادن، ساختن (شهر)؛ تولید کردن، ساختن، آفریدن» که در تحریر یونانی در دو جا برگردان دستگرد قرار گرفته، به معنای «کلنی، بنیاد؛ مخلوق، آفریده» است. ترجمه دستگرد به κτισμα (جمع: κτισματα) در جایی که برای غیر انسان به کار رفته، برگردانی است مناسب؛ اما برای انسان و در اشاره به رابطه شاه و ایزدان، مناسبی ندارد. دبیری که تحریر یونانی را نگاهشده، از سه مورد که دستگرد به رابطه میان شاه و ایزدان دلالت دارد، یک جا (بند ۶۸) κτισμα را به طور مکانیکی معادل دستگرد آورده، اما در دو جای دیگر (بند ۳۷ و ۷۰) به آوانویسی آن به خط یونانی بسنده کرده‌است. معنای «بنیاد و کلنی» برای رابطه میان شاه و ایزدان به کل نامناسب است و «آفریده و مخلوق» هم معنای منطقی به دست نمی‌دهد؛ زیرا آدمیان همگان آفریدگان ایزدان‌اند و تصریح شاهپور به کامیابی‌اش با آفریده شدن از سوی ایزدان و نیز دعای او به یاور بودن ایزدان و آفریده کردن جانشینانش بی‌معناست. مفهوم زایش دوباره هم آن‌گونه که مثلاً در مسیحیت بدان باور دارند، در زمینه فرهنگ کهن ایرانی موضوعیت ندارد.

تعیین معنای دستگرد، هنگامی که به رابطه میان شاه و ایزدان اشاره دارد، با مقایسه موردی مشابه در اندرز پوریوتکیشان ممکن می‌شود. در متن اخیر آمده‌است که هر مردم که به پانزده‌سالگی رسد این چند چیز را باید بداند که «چه کسی هستم و متعلق به کدام ... متعلق به هر مزدم یا اهریمن، متعلق به ایزدان هستم یا دیوان، متعلق به نیکانم یا بدتران»:

kē hēm ud kē xwēš hēm ... ohrmazd xwēš hēm ayāb ahreman, yazdān
xwēš hēm ayāb dēwān, wehān xwēš hēm ayāb wattarān ... (Jamasp-
Asana 1897-1913, p. 41)

yazdān xwēš hēm در اندرز پوریوتکیشان^۱ با yazdān dastgird hēm در کتیبه شاهپور قابل مقایسه است.^۲

در اینجا تأکید شاهپور به تعلق دستگردها به او و پدران، نیاکان و پیشینیان او، نشان می‌دهد که این دستگردها دستگرد شاهی بوده‌اند و مال خاصه شاه و نیاکان او محسوب می‌شده‌اند و چنانچه واژه دستگرد به معنای واقعی آن به کار رفته باشد، منظور اسکان رومیان در جاهایی است که ملک خاصه او به‌شمار می‌آمده‌اند. از آنجاکه رومیان اسیر در شهرهایی مانند گندی شاهپور اسکان داده شدند که شاهپور خود بانی آن‌ها بود، این شهرها را باید ملک خاصه شاه ساسانی به‌شمار آورد.^۳ این موضوع احتمالاً در مورد همه شهرهایی که در اجزای سازنده نام آن‌ها، نام شاهان ساسانی (و پیش از آن، اشکانی) به کار رفته‌است، مصداق دارد. بنابراین، احتمالاً نمی‌توان این شهرها را صرفاً شهرهای کهن با نامگذاری جدید دانست. حتی در جایی که نام‌های جدید جایگزین نام‌های کهن شده‌اند، بیشتر احتمال می‌رود نام‌های نو مربوط به شهرهای جدیدی باشد که پیرامون شهرهای کهن در زمین‌های شاهی بنا می‌شده‌اند. منابع ارمنی هم موارد مشابهی از دستگردهایی که بانی آن‌ها شاهان ارمنستان بودند و شهرها به نام آن‌ها نامیده می‌شدند، به دست می‌دهند (بعد).^۴

۱. برای کاربرد ضمیر انعکاسی xwēš به مفهوم مالکیت ← Skjærvø 2009, p. 226.

۲. ساخت و مفهوم مشابهی را شروو در کتیبه‌های فارسی باستان یادآور شده‌است (Skjærvø 1999, p. 40, no. 56).

۳. لوکونین پیش از این نتیجه مشابهی گرفته‌است؛ ← Lukonin 1983, p. 724. لوکونین پیش از آن، دستگرد را در معنای عام‌تری به کار برده‌است. به‌زعم او، سرزمین‌هایی که در جنگ‌های ایران و روم در دوره شاهپور به تصرف سپاه ایران درآمدند، به دستگرد شاهنشاه تبدیل شدند و شهرهای شاهی در این دستگردها (سرزمین‌ها) بنا گردیدند (لوکونین ۱۳۵۰، ص ۹۷-۱۰۲). لوکونین همین تعبیر را در مورد بخشی از ارمنستان که به‌زعم وی، در خلال سال‌های ۲۲۴-۲۵۳ میلادی به تصرف ایران درآمد، و در مورد کرمان که به باور او در اواخر دوره شاهپور استقلال خود را از دست داد، به کار برده‌است (۱۳۵۰، ص ۸۹، ۱۰۰). به عقیده لوکونین، دستگردها سرزمین‌هایی بودند که دستگاه مرکزی ساسانی آن‌ها را اداره می‌کرد و شخصی از دودمان ساسانی بر آن‌ها فرمانروایی داشت. واضح است که توضیح مترجم فارسی که دستگرد را به تقریب برابر با کلمه اقطاع دانسته، درست نیست (لوکونین ۱۳۵۰، ص ۹۷، پانویس). رویین بر این باور است که اصطلاح دستگرد با «عادت شاهی ساسانیان به وانمود کردن به ساخت شهرهای جدید در قلمرو شاه با تغییر ظاهری شهرهای موجود، آن‌ها با ساخت چند بنا و تغییر نام آن» ارتباط دارد (Rubin 2002, p. 286).

۴. برای مثال، دستگرد اروانداکرت (Ervandakert) که ارواند، شاه ارمنستان، آن را بنا کرد (← Hübschmann 1904, p. 426; Gelger 1935, p. 126). اروانداکرت در تملک خاندان شاهان اشکانی ارمنستان بود تا آنکه در سده چهارم میلادی تیرداد کبیر آن را به خاندان کَمَسَرکان (Kamsarakan) که با خاندان اشکانی ارمنستان پیوند داشت، بخشید. نیز والارشاون (Hübschmann 1904, p. 375)، و آرشاکاوان که آرشاک در سده چهارم میلادی آن را بنا کرد (Hübschmann 1904, p. 406).

در کتیبه نرسه در پایکولی، دستگرد (dstkrty) در هر دو تحریر پارسی (سطر ۳) و فارسی میانه (سطر ۴) در جایی به کار رفته که مضمون آن، ظاهراً پیغام و هنام به بزرگان است. و هنام بزرگان را به پذیرفتن پادشاهی بهرام اندرز داده و مخالفان را تهدید کرده است. آسیبی که به کتیبه وارد آمده، دریافت مفهوم دقیق متن را با دشواری روبه‌رو می‌کند. تلفیقی از بخش‌های پارسی و فارسی میانه، مطابق بازسازی شِروو، چنین است: «و از خانواده (؟) خود و گرمیگان ... دستگرد کنم و هنگامی که دستگرد خویش استوار کردم، آن‌گاه ... سکان‌شاه را نابد کند» (Humbach & Skjærø 1983, part 3.1). متأسفانه تعیین مفهوم دستگرد در اینجا ممکن نیست.^۱

در میان کتیبه‌های ایرانی میانه، کتیبه‌های بندیان درگز از این جهت که بنای مکشوفه را دستگرد (dstklty) معرفی می‌کنند، اهمیت بسیار دارند (Gignoux 1998, p. 253). در کاوش‌های بندیان بنایی از دوره ساسانی، با تالاری ستون‌دار، تعدادی اتاق و یک آتشدان کشف شده است (Rahbar 1998, 2004). بر دیوار تالار ستون‌دار، گچ‌بری‌های زیبایی وجود دارد با نقش‌هایی از رزم، بزم، شکار و مراسم آیینی. بر سر ماهیت بنای درگز اختلاف نظر وجود دارد (← رهبر ۱۳۸۹-۱۳۹۰؛ Gignoux 2008).

در روستای مقصودآباد بر صخره‌ای از کوه رحمت، دو کتیبه فارسی میانه وجود دارد که موضوع یکی از آن‌ها، تعلق دستگردی است به شخصی (de Menasce 1956). ماهیت و کیفیت این دستگرد آشکار نیست، اما از آنجاکه موضوع کتیبه دیگر، تعلق چاهی است به همان شخص، احتمالاً این دستگرد کاربرد زراعی داشته است (← بعد، موارد مادیان هزار دادستان).

متن‌های فارسی میانه. دابار پیش از این واژه دستگرد را در متن‌های فارسی میانه بررسی کرده است (Dhabhar 1930). با گذشت بیش از هشت دهه از زمان انتشار مقاله او، اگرچه موارد بیشتری به کاربرد این واژه در فارسی میانه افزوده شده (کتیبه شاهپور در کعبه زرتشت، کتیبه مقصودآباد، کتیبه بندیان و زبور پهلوی)، اما موارد کاربرد دستگرد در متن‌های فارسی میانه زرتشتی، تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد، همان‌هایی است که او گرد آورده است.^۲ از آنجا که مقاله او در زمانی نوشته شد که موارد کاربرد «دستگرد» برای انسان در زبان‌های

۱. شروو دو تفسیر را برای این بند ممکن می‌داند: اینکه «من [فلان سرزمین را] دارایی (ملکی) [خود] خواهم کرد» یا «من [بهمان کس / کسان را] دارایی (= تابع، وصال) [خود] خواهم کرد» (Humbach & Skjærø 1983, part 3.2, p. 32). هر تسفلد معنای اصلی دستگرد را «اردوگاه» می‌داند (Herzfeld 1924, p. 164).
 ۲. اگرچه دیگر نمی‌توان مورد دادستان دینی را که دابار در میان شواهد گردآورده خود آورده، در این فهرست به‌شمار آورد (← ص ۱۷۹، یادداشت ۲).

ایرانی ناشناخته بود، تعریفی که او برای دستگرد ارائه کرده (← بعد)، تنها مرتبط با کاربرد آن در متن‌های فارسی میانه زرتشتی است و همان هم دقیق نیست (cf. Gelger 1935, p. 123ff.). تعریفی دقیق که قابل انطباق بر همه بافت‌های معنایی باشد، بازنگری شاهد‌های فارسی میانه را ضروری می‌کند.

در زند یسنا ۱۰، بند ۷، و نیز در زند وندیداد ۵، بند ۱۰، دستگرد (dstkrt'/dastgird) شرح واژه *wis* (Av. vis) قرار گرفته است (Dhabhar 1949, p. 71, 194; Anklesaria 1949, p. 101). دابار *wis* را «دیه» معنا کرده است (Dhabhar 1930, p. 38) و این معنایی است که اغلب برای این واژه در فارسی میانه در نظر گرفته‌اند،^۱ اما در تعریفی دقیق‌تر باید آن را خانه و عمارتی دانست که یک خانواده گسترده با خدم و حشم خود در آن زندگی می‌کند.^۲

بنا بر مادیان هزار دادستان، دستگرد می‌تواند موضوع بخشش (هبه) واقع شود و در این صورت، دستگرد و نیز همه آنچه به آن تعلق دارد، منتقل می‌شود. اگر هبه‌کننده بگوید که «این دستگرد و هرچه در این دستگرد هست به تو دادم» ستور و برده‌ای (*anšahrīg*) که در آنجا کار می‌کند، نیز منتقل می‌شود (Modi 1901, p. 18: 9-10). و اگر بگوید که «این دستگرد همراه با هرچه در آن است متعلق به تو» سندی که متعلق به آن دستگرد است و مالی (*xwāstag*) که در جای دیگر به واسطه سند می‌توان داشت و کاریزی که از آنجا عبور داده شده است و در جای دیگر کار می‌کند (= آبرسانی می‌کند)، منتقل خواهد شد (Modi 1901, p. 18: 10-13; cf. Anklesaria 1912, p. 34: 3-5). و اگر بگوید که «این دستگرد را با هرچه در آن هست به تو، و آن دستگرد را به تو (دیگری) دادم» این دستگرد به او، و آن دستگرد به او (دیگری) داده می‌شود. سندی که برای این دستگرد تنظیم شده است و مال آن دستگرد را به واسطه آن می‌توان نگاه داشت و کاریزی که از آن عبور داده شده است و در آنجا کار می‌کند، نیمی به او و نیمی به او (دیگری) داده می‌شود (Modi 1901, p. 18: 13-17). اگر دستگرد و برده را گرو کند و دادن (= بازپرداخت) مال (= پول) در زمان مشخص شده را و این را نیز با آن مرد پیمان کند که «پس از سپری شدن آن زمان، اگر آن مال (= پول) را نپردازد، آن دستگرد و برده، به جای آن مال، متعلق به تو» و پیش از زمان مقرر برده بمیرد، بنابر نظر سیاوش،

۱. ← 91 p. Mackenzie 1971؛ اما مقایسه شود با 214 p. Nyberg 1974 که سوای «دیه»، تعریف «خانه اربابی با روستای مجاور» را هم داده است.

۲. مقایسه شود با 1455-1457 col. Bartholomae 1904 که *vīs* را در اوستا «خانه اربابی، قلعه اربابی، عمارت اعیانی» (*Herrenhaus, Herrenburg, adeliger Hof*) و البته «مجموعه‌ای از خانه‌های متعلق به یک عمارت اربابی، دیه، روستا، اجتماع کوچک روستایی» معنا می‌کند.

گروگان‌دار مختار است که مال را به ملکیت (xwēšīh) یا به گرو بگیرد (Modi 1901, p. 38: 13-17). اگر دستگرد را گرو کند، افزایش سرو و چنار نه، بلکه آنچه فروشکسته، متعلق به گروگان‌دار است، زیرا حکم دستگردی که به یکپارچگی [داده شده] باشد همانند درختِ مُثمر است (Modi 1901, p. 38: 17-39: 2). دستگرد می‌تواند موضوع ارث واقع شود و برای آن سرپرست (stūr) تعیین گردد (Modi 1901, p. 51: 6-16; 105: 5-10).

کاربردی مشابه در زند بهمن یسن و ارداویرازنامه دیده می‌شود. در زند بهمن یسن دستگرد در ردیف اموالی از بهدینان ذکر شده است که در سدهٔ دهم از هزارهٔ زرتشت به انیران می‌رسد: «دژ و ثروت و آبادی و ده و دوده و خواسته و دستگرد و کاریز و رود و چشمهٔ بهدینان ایران به انیران رسد» (Cereti 1995, p. 102-103, 139, 157). در ارداویرازنامه، ارداویراز در بهشت، روان کدخدایان و دهقانانی را نشسته بر تخت‌های زرین می‌بیند که «ده و دودمان و میهن و دستگرد و جای ویران را آبادان کرده‌اند» (ژنیو ۱۳۷۲، ص ۵۸، ۹۸، ۹۹). در هر دو مورد اخیر، دستگردها وجه زراعی داشته‌اند.

در مقابل موارد پیشین، مواردی که در کارنامهٔ اردشیر بابکان و شهرستان‌های ایران به‌کار رفته، بر عمارتی سلطنتی یا اعیانی دلالت دارند.

در کارنامهٔ اردشیر بابکان آمده است که اردشیر پس از پیروزی بر اردوان و بازگشت به پارس «بس ده، دستگرد در آنجا آباد کرد و بس آتش بهرام آنجا فرمود بنشانند» (Sanjana 1896, p. 25; cf. Antia 1900, p. 23). در جای دیگری اردشیر به سپاه هفتان‌بوخت کرم‌خدای برخورد، و مال و خواسته و بنهٔ سواران اردشیر را گرفت و به گذاران، دستگردِ گولار، آنجا که کرم بنه داشت، آورد (Antia 1900, p. 25-26; cf. Sanjana 1896, p. 27). اگرچه دستگرد همراه با ده به‌کار رفته، اما واضح است که دستگرد اردشیر بابکان نمی‌توانسته قطعه زمینی کشاورزی با بناهای مرتبط با آن (سکونتگاه مالک و زارعان) باشد. در شهرستان‌های ایران آمده است که خسرو قبادان «دیواری که ۱۸۰ فرسنگ (!) درازا و ۲۵ ارش شاهی ارتفاع داشت و ۱۸۰ در و کوشک و دستگرد در آن بود، فرمود بسازند» (Jamasp-Asana 1897-1913, p. 20). آمدن دستگرد به همراه کوشک کاربرد این نوع دستگرد را آشکار می‌کند. نمونهٔ بسیار مشخص از این نوع دستگردها، «دستگردِ خسرو» بود که خسرو پرویز چندین سال در آنجا اقامت داشت (Nöldeke 1879a, p. 295, no. 1).

بررسی‌های باستان‌شناسی نمونه‌های جالبی از نوع اخیر دستگردها را معرفی می‌کنند. خانهٔ اربابی حاجی آباد (Azarnoush 1993) با بخش‌های دینی، آیینی، مسکونی و پذیرایی آن، و

بنای بندیان نمونه‌هایی از این نوع دستگردهای ساسانی هستند (vide Rahbar 1998, 2004). از طریق پوست‌نوشته‌های پهلوی اطلاعات مفیدی از سازوکار درونی دستگردهای ساسانی قابل حصول است (برای مثال ← Weber 2008).

دبار دستگرد را در متن‌های فارسی میانه زرتشتی به معانی «قصبه، شهر کوچک، روستا، کولونی، و سکونتگاه» دانسته‌است (Dhabhar 1930, p. 38-40: “borough, town, village, colony, settlement”). اما گایگر با انتقاد از او، دستگرد را «ملک مزروعی و بناهای پیوسته به آن» معنا کرده‌است (Gelger 1935, p. 125: “Landgut”). تعریف گایگر از دستگرد متکی بر شواهد مادیان هزار دادستان است و بر موارد زند بهمن یسن و ارداویرازنامه هم تطبیق می‌کند، اما نمی‌توان آن را به دیگر متون تعمیم داد.

تنها مورد کاربرد واژه dastgird به معنای «دست‌ساخته»، مربوط به ترجمه فارسی میانه زبور است. در زبور ۱۳۴. ۱۵ آمده‌است: «بت مردمان، سیمین و زرین، دست‌کرد (dstklty) مردمان است»^۱ (Andreas & Barr 1933, p. 113, 126). در اینجا دست‌کرد ترجمه‌ای تقلیدی از 'bd 'ydy' سریانی است (مقایسه شود با ترجمه سبعینیه: ἔργα χειρῶν).

شاهد‌های فارسی میانه نشان می‌دهد که تفاوت مهمی میان مفهوم دستگرد در فارسی میانه متقدم (کتیبه شاهپور در کعبه زرتشت) و فارسی میانه متأخر (متن‌های فارسی میانه زرتشتی) وجود دارد. در حالی که دستگرد در متن‌های فارسی میانه زرتشتی دارای مفاهیم تخصیص‌یافته‌ای است (← بعد)، در کتیبه کعبه زرتشت، معنای عمومی «مال خاصه» و «متعلق»، چه برای انسان و چه غیر انسان دارد. به این معنا که آنچه از سوی شاهپور دستگرد خوانده شده، هنگامی که بر غیر انسان دلالت می‌کند، می‌تواند هر نوع دارایی ارضی با هر کارکردی باشد؛ مثلاً عمارت و باغ، دیه، و شهر. در کاربرد کتیبه شاهپور، منظور شهرهای شاهی است.

دستگرد در متن‌های فارسی میانه زرتشتی با تخصیص حوزه معنایی بر گونه‌های متفاوتی از «عمارت و زمین» اطلاق شده‌است: ۱. آن‌هایی که کاربرد کشاورزی داشتند و زمین وجه بارز آن‌ها بود؛ ۲. آن‌هایی که محل سکونت دائم یا موقت شاهان، بزرگان و اعیان بودند و استفاده کشاورزی نداشتند و عمارت، ویژگی برجسته آن‌ها بود. بهترین موارد کاربرد نخست را می‌توان در مادیان هزار دادستان یافت. در این مورد، بخش اصلی، زمین کشاورزی یا باغ بود، ولی بناهایی برای سکونت مالک و خدم و حشم او هم به آن پیوسته بود.

1. uzdēs ī ramān, asēmēn ud zarrēn. dast-kird ī mardōmān.

در مورد دوم، ساختمان و عمارت بخش اصلی بود و باغ یا زمین‌های پیرامون، جزو متعلقات آن بود.

دستگرد از زبان‌های کهن ایرانی وارد زبان ارمنی (*dastakert*) و آرامی تلمود (*dsqrt/dysqrt*) شده است. در ارمنی کلاسیک *dastakert*، همچون پارتی و فارسی میانه متقدم (کتیبه شاهپور بر کعبه زرتشت)، با مفاهیمی مشابه، هم بر انسان^۱ و هم بر غیر انسان اطلاق می‌شود. *dastakert* در معنای غیر انسان، سیر تحول معنایی مشابه تحول از ایرانی میانه متقدم (کتیبه شاهپور) به متأخر (متون فارسی میانه زرتشتی) داشته است. در میان دستگردهای ارمنستان، نام شماری که شناخته‌تر هستند با اجزای سازنده‌ای همچون *avan* (شهر کوچک، روستای بزرگ) ترکیب شده است (← ص ۱۷۱، یادداشت ۴) و این نشان می‌دهد که این دستگردها، حتی در زمان تأسیس، وضعیتی همچون شهر یا روستا داشته‌اند. اما در معنای اخص و تحدید یافته، موقعیت دستگرد در سلسله مراتب سکونتگاه‌های ارمنی چنین است: شهر، روستای بزرگ، ده، دستگرد (Hübschmann 1897, p. 135; vide Hübschmann 1904, p. 375).

در آرامی *dsqrt/dysqrt* به معنای «دارایی ارضی» به کار رفته است.^۲ در تلمود بابلی *dsqrt d-ryš glwt* بر دارایی ارضی رأس الجالوت اشاره دارد (Sokoloff 2002, p. 344-345) و *dsqrt d-bdy* به دستگردی اطلاق می‌شود که بردگان در آن کار می‌کنند (← Gelger 1935, p. 102; Macuch 2010, p. 124). در اعمال شهدای نصرانی آمده است که مهران‌گشنسپ (گیورگیس بعدی)، که از خاندان نجبای بزرگ بود، برای در امان ماندن از طاعونی که در ماحوزه شیوع داشت، از ماحوزه گریخت و به یکی از دستگردهای خود رفت (Hoffmann 1880, p. 94-95). در اینجا دستگرد به مفهوم اقامتگاه اعیانی و متمایز از دیه است.

ساخت و معنای اصلی دستگرد

از لحاظ ساخت تاکنون چندین توضیح برای واژه دستگرد پیشنهاد شده است: نخست؛ اغلب صورت باستانی آن را *dastakrta* دانسته‌اند و این واژه اخیر را تپوروشای بایی (*instrumental tatpurusha*) محسوب کرده‌اند. بنا بر این توضیح، معنای اصلی واژه «با

۱. برای کاربرد واژه *dastakert* با چنین مفهومی در ارمنی ← Perikhanian 1997, p. 348-351.

۲. Sokoloff 2002, p. 344: "landed estate"; cf. Jastrow 1903, p. 303.

دست ساخته شده» است.^۱ دوم؛ هرتسفلد صورت باستانی دستگرد را *dastākṛta* تصور کرده و جزء نخست واژه اخیر را در حالت مثنی (*dasta* → *dastā*) پنداشته و واژه را در مجموع «کارِ دستان» (*hände-werk*) معنا کرده است. هینتس و نوبری هم از او پیروی کرده‌اند (Herzfeld 1938, p. 136; Hinz 1973: p. 133; Nyberg 1974, p. 59). سوم؛ پریخانیان توضیح سنتی «با دست ساخته شده» را مشکوک می‌داند و ارتباط دستگرد با «دست» را که نگارش نیمه‌هزارشی YDEkrt آن را تأیید می‌کند، ناشی از ریشه‌شناسی عامیانه می‌پندارد. او نیز صورت اصلی واژه را *dasta-kṛta* بازسازی می‌کند، اما جزء نخست این ترکیب را از \sqrt{danh} (= توانا بودن، شایسته بودن، محق بودن) و جزء دوم را از \sqrt{kar} (= کردن) یا \sqrt{kar} (= اعلام کردن) می‌پندارد و واژه را «(کس یا چیز) مجاز / محق / صاحب‌صلاحیت شده یا اعلام‌گردیده» معنا می‌کند (Perikhanian 1997, p. 348-351). چهارم؛ اسکالموسکی جزء نخست واژه را صفت مفعولی از ریشه هندوایرانی $\sqrt{dhā}$ (نشاندن، قرار دادن؛ نگاه داشتن، حفظ کردن) به مفهوم «حفاظت شده» و «مستحکم» می‌داند و جزء دوم را همان جزء سازنده‌ای می‌داند که با فرم *-kṛt-* (از \sqrt{kar}) با مفهوم کنش‌گرانه و به معنای «سازنده»، در ترکیبات اسمی سنسکریت به کار می‌رود. او در نهایت، کل ترکیب را هم معنا با *fortificatio* در لاتین و به مفهوم «تأسیسات دفاعی» می‌پندارد (Skalmowski 1993, p. 159). پنجم؛ به نظر سیمز ویلیامز آن دسته از فرم‌های ایرانی واژه که معنای «دارایی ملکی» دارند و همچنین واژه $\lambda\iota\sigma\tau\eta\gamma\rho\delta\omicron/\lambda\iota\sigma\tau\eta\gamma\rho\delta\omicron$ در زبان بلخی، به کلمه مرکب نحوی *dastay(ā)-kṛta** در ایرانی باستان باز می‌گردند که معنای ریشه‌شناختی آن، «(چیز یا کس) نهاده شده در دستان (کسی)» است. به نظر وی، از این معنای اصلی، معنی‌های «ملک» (*estate*) و «تحت‌الحمايه و فرزندخوانده» که به زعم او در کتیبه‌های پارتی دیده می‌شود، نتیجه شده است. سیمز ویلیامز، دستگرد به معنای «دست‌ساخته» (*handiwork*) را نماینده کلمه مرکب دیگری در ایران باستان، یعنی *dasta-kṛta** می‌داند (Sims-Williams 2000, p. 201 *apud* Ciancaglini 2008, p. 154).

1. cf. Hübschmann 1895, p. 135; Dhabhar 1930, p. 40; Maricq 1958, p. 314, no. 3; Gignoux 1994, p. 105;

تفضلی *dast-kārīh* (مینوی خرد، پرسش ۴۳) را با دستگرد مقایسه کرده است (تفضلی ۱۳۴۸، ص ۱۷۶).
۲. روبین و چانکالینی در درستی این توضیح تردید روا داشته‌اند (Rubin 2002, p. 286, no. 35; Ciancaglini 2008, p. 153-154).

توضیح سنتی واژه دستگرد به مفهوم «با دست ساخته شده» چنان‌که کاربرد این واژه نشان داد، جز یک مورد که ساختی جدید و ترجمه‌ای تقلیدی است، سابقه‌ای ندارد. تحول معنایی از مفهوم «با دست ساخته شده» به مفاهیمی که در کتیبه‌ها و متن‌های ایرانی میانه به کار رفته ممکن نیست (contra Ciancaglioni 2008, p. 154) و به فرض ممکن بودن این تحول معنایی، معلوم نیست چرا تنها تعداد محدودی از آبادانی‌ها و سکونتگاه‌ها به این نام متمایز شده‌اند. نظریهٔ پریخانیان که برای توضیح کاربرد دستگرد برای انسان در ارمنی و ایرانی میانه بیان شده، کاربردهای دیگر واژه دستگرد را از نظر دور می‌دارد و در توضیح کیفیت رابطهٔ انسان و خدا/ایزدان هم قانع‌کننده نیست. توضیح اسکالموسکی نیز گرهی را نمی‌گشاید، بلکه خود به دشواری‌های مسأله می‌افزاید. گذشته از اشکال در ساخت پیشنهادی او،^۱ معنایی که وی به دست می‌دهد (تأسیسات دفاعی) با شواهد ایرانی میانه سازگار نیست. سیر تحول معنایی دستگرد نشان می‌دهد که معنای واژه، نه «دست ساخته»، بلکه «متعلق، مال» بوده است و همین مفهوم، هم برای انسان و هم برای غیر انسان، به کار می‌رفته است. این موضوع نشان می‌دهد که صورت باستانی واژه دستگرد، یعنی *dasta-krta* را، نه تپوروشای بایی، بلکه تپوروشای دری (*locative tatpuruṣha*) باید دانست. همچنین فرم‌های مانوی (*dstygyrd / dstygyrd*)، آوانگار یونانی (*δαστικερτας / δαστικερτην*) و نیز فرم‌های بلخی (*δαστικιρτ / δαστικιρτην*) فرم ثانوی *dastaē-krta* با حال دری در جزء سازندهٔ نخست (همسان با ترکیباتی همچون *raθaēṣtar-* در اوستا) را محتمل می‌کند.^۲ معنای اصلی *dasta-krta* و فرم‌های ثانوی احتمالی آن «در دست گرفته»، و معنای مجازی آن «متعلق، مال» بوده است. فعل مرکب *haste √kri* در سنسکریت به معنای «در دست گرفتن» و «صاحب شدن»^۳ صورت مشابه اوستایی **daste √kar* را نشان می‌دهد و فعل مرکب *pad dast kardan* در فارسی میانه و «به دست کردن» در فارسی دری، ادامهٔ این کاربرد را نشان می‌دهد.

۱. برای نقد ساخت واژه ← Schmitt 1994, p. 290-291

۲. هنگامی که تحریر نخست این مقاله تقریباً به پایان رسیده بود، نگارنده از طریق Rubin و Ciancaglioni 2008 با نظر سیمز و یلیامز که در مجلد نخست *Bactrian Documents* مطرح شده، آشنا شد. چنان‌که ملاحظه می‌شود، دست کم بخشی از نظر نویسندگان با نظر سیمز و یلیامز اشتراک دارد. از آنجاکه نگارنده فعلاً کتاب مذکور را در اختیار ندارد و به شواهد و استدلال سیمز و یلیامز - جز آنچه چانکالینی و روبین نقل کرده‌اند - آگاهی ندارد، ترجیح داد استدلال و نظر خود را بدون تغییر نگاه دارد.

3. Monier-Williams 1960, p. 1294: "to take into the hand"; "get possession of"

در ایرانی میانه فعل مرکب pad dast kardan معنای «در دست گرفتن» دارد و اگرچه به معنای «با دست ساختن» در ایرانی میانه دیده شده است،^۱ اما معنای اخیر مربوط به متنی ترجمه شده از سریانی است و به نظر می‌رسد کاربرد آن به این معنا، تقلیدی و تحت تأثیر زبان‌های مبدأ صورت گرفته است.^۲ در مقابل، معنای «در دست گرفتن» ادامه کاربردی

۱. این معنا در متن‌های متأخر پارتی و فارسی میانه دیده می‌شود. در ترجمه پارتی بخشی (انجیل مرقس ۵۸/۱۴) از دیاتسارون سریانی چنین آمده است:

ādag hēm ku im *appaḏan wigānān *kē pad dast kird, ud pad hrē rōzān karān kē dast nē kird (Boyce 1975, p. 129).

در اینجا pad dast kird ساختی تقلیدی از اصل سریانی است؛ مقایسه شود با دیاتسارون فارسی: «من توانم این کنش خراب کنم و بسی [= به سه] روز دیگر باز آبادان کنم بی دست آدمی» (Messina 1951, p. 340). عهد جدید یونانی: ἐγὼ καταλύσω τὸν ναὸν τοῦτον τὸν χειροποίητον καὶ διὰ τριῶν ἡμερῶν ἄλλον ἀχειροποίητον οἰκοδομήσω (NA26, p. 141). دیاتسارون عربی: «بأنی انقض هذا هیکل الله المعمول بالآیدی و أبنی اخر لم یصنع بالآیدی بعد ثلاثة ایام» (Clasca 1888, Arabic Text, p. 186).

۲. تأیید مورد دیگری از کاربرد فعل مرکب pad dast kardan بدین مفهوم در روایت پهلوی (Dhabhar 1913, p. 159)، دادستان دینی (Anklesaria, P. K. 1958, p. 173) و بندهش (Anklesaria 1956, p. 268-269) با دشواری‌هایی همراه است. در فصل چهل و نهم روایت پهلوی، سخن از کنگدز به میان می‌آید و اینکه «سیاوش کاووسان به دست / فرّه (YDE/GDE) کیان، کردن کنگدز را به دست / فرّه (YDE/GDE) خویش و نیروی اورمزد و امشاسپندان بر سر [دیوان] ترتیب داد». در بخش اخیر این جمله، دابار از میان دو هزوارش هم‌نویسه YDE/GDE قرانت (دست) را با مقایسه جمله بعدی که در آن، صورت غیرهزوارشی dst' (اما ← نسخه بدل‌ها) به کار رفته، برگزیده است (Dhabhar 1930, p. 43): همچنین، ← میرفخرایی ۱۳۹۰، ص ۳۲۷. در جمله بعدی، کیخسرو به مینوی کنگ می‌گوید: «خواهر من هستی، من برادر تو هستم، چه سیاوش تو را به دست (dst)؛ نسخه‌های MR1 و J: dstk) کرد و مرا به گwy کرد» (xwah ī man hē ud man brād ī tō hēm, čē tō) (Syāwaxš pad YDE/GDE kard hē, u-š man pad gwy kard hēm). عبارتی مشابه روایت پهلوی، در پرسش هشتاد و نهم دادستان دینی آمده است: «کنگدز روشن را سیاوش آزاده به دست / فرّه کرد» (Anklesaria, P. K. 1958, p. 173). مورد اخیر را وست «به فرّه کرد» خوانده است (West 1882, p. 257: formed through his glory)، اما دابار «کنگدز که در دستگرد سیاوش آزاده است» خوانده که این قرانت ناممکن است (Dhabhar 1930, p. 42-43). انتخاب pad dast kardan و تعبیر آن به «با دست ساختن» در جملات یادشده زمانی دشوار می‌گردد که با مورد مشابهی در بندهش مقایسه شود. در فصل سی و دوم بندهش با عنوان «در باره مان‌هایی که کیان به دست / فرّه کردند» (abar mānīhā ī kayān kard pad YDE/GDE)، در کنار شخصیت‌های اساطیری همچون جم و سیاوش، ضحاک و افراسیاب هم نام برده شده‌اند که هر یک بانی / مالک / اقامتگاهی اساطیری است. در اینجا، بیشتر به سبب تفسیری که به دنبال عنوان فصل آمده، یعنی «که به افری و شگفتی از آن گویند»، از میان دو هزوارش هم‌نویسه YDE/GDE قرانت GDE (فرّه) برگزیده شده است (پاکزاد ۱۳۸۴، ص ۳۵۹؛ بهار ۱۳۶۹، ص ۱۳۷؛ Anklesaria 1956, p. 268-269). بنابر این قرانت، ضحاک و افراسیاب هم صاحب فرّه محسوب شده‌اند که البته پذیرش این نیز ناممکن است. ایتو برای اجتناب از این دشواری، قرانت YDE (دست) را برگزیده است و kard pad dast در عنوان فصل سی و دوم بندهش را گسترشی از واژه دستگرد دانسته است (Ito 1960, p. 39). اما در این مورد، تعبیر «با دست ساخت» نیز معنای منطقی به دست نمی‌دهد. مایه شگفتی است که قهرمانان اساطیری، همچون جم، کیخسرو، افراسیاب و ضحاک، اقامتگاهی «با دستان خود» بنا کنند! به نظر می‌رسد نویسندگان متن‌های پهلوی هم، دست‌کم در ویرایش متأخر متن‌های کهن، نسبت به قرانت pad YDE/GDE kard با دشواری روبه‌رو بوده‌اند؛ چنان‌که توضیح نویسنده بندهش در دنباله عنوان فصل سی و دوم، انتخاب او برای قرانت GDE (فرّه) را نشان می‌دهد

باستانی را نشان می‌دهد. در فارسی میانه، فعل مرگبِ pad dast kardan در فرگرد سوم نیرنگستان به همین معنا به کار رفته است. در اینجا، پس از شرحی دربارهٔ برسم و شمار شاخه‌های آن، آمده است:

79.8) ... nēm ham-ciyōn barsom pad dast kardan nē nērang, be
*wēzišn (Kotwal & Kreyenbroek 2009, p. 56)

برای در دست گرفتن نیمی (از شاخه‌ها) همچون (= به‌عنوان) برسم نیرنگی (= دستورالعمل ویژه‌ای) وجود ندارد، به جز انتخاب کردن.

در فارسی دری هم فعل «به دست کردن» در اصل به همین معنا است. فرخی سیستانی در بیت زیر «به دست کرده» را به مفهوم «در دست گرفته» آورده است:

من چون چنان بدیدم جستم ز جای خواب باهو به دست کرده بر اشتر شدم فراز

(فرخی سیستانی ۱۳۹۳، ص ۴۵۲)

بتی به دست کنم من ازین بتان بهار به حسن پیشرو نیکوان ترکستان

(فرخی سیستانی ۱۳۹۳، ص ۲۷۳)

لافزانی را کردی به دست کایشان گفتند جهان زان ماست

(فرخی سیستانی، ۱۳۹۳، ص ۱۹)

ظهوری سمرقندی نیز «به دست کرد» را به همین معنا به کار برده است: «پس روز دیگر بر شکل زاهده‌ای تعویذها برگرفت و عصا و رکوه به دست کرد و به خانه آن زن رفت» (ظهوری سمرقندی ۱۳۸۱، ص ۱۳۸-۱۳۹).

و تلاش می‌کند آن را توضیح بدهد. در مقابل، خطاب کیخسرو به مینوی کنگدژ، انتخاب ویراستار روایت پهلوی را به قرائت YDE (دست) در جملهٔ قبلی آن نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد در مورد اخیر، خطاب کیخسرو، گسترشی عامیانه از تلقی pad dast kard به مفهوم تصور شده «با دست ساخت» باشد. از آنجاکه فعل مرگبِ pad dast kard به‌جز ترجمهٔ تقلیدی ذکر شده در بالا (همچنین، ← ص ۱۷۱، یادداشت ۱)، تنها در ارتباط با همین اقامتگاه‌های اساطیری به کار رفته است، یک سناریوی محتمل می‌تواند چنین باشد: در اصل اقامتگاه قهرمانان «دستگرد / dastakrta» نامیده می‌شده است. در زمانی که ویرایش نهایی متن‌ها صورت گرفت، معنای اصلی دستگرد فراموش شده بود و تعبیر جدیدی از معنای اصلی واژه، نزدیک به مفهومی که در زیور پهلوی به کار رفته، پدیدار شد. در این تعبیر (عامیانه) جدید، چنین تصور شد که گویا قهرمانان، اقامتگاه‌های اساطیری را با دست خویش بنا کرده‌اند. از آنجاکه این تفسیر جدید هم دشواری‌های خود را به وجود آورد، برخی نویسندگان، همچون نویسندهٔ بندهش، pad YDE (dast) kardan را به سبب همسانی در نوشتار هزوارش YDE/GDE به صورت pad YDE (dast) kardan قرائت و تفسیر کردند. بیلی که از توصیف و جمع‌کرد نتیجه گرفته است که ویرایش دستگردی با خانه‌ها و اصطبل‌ها و کشتزارها برای مردم ساکن در آن بوده است، احتمالاً همین برداشت را از عنوان فصل سی‌ودوم بندهش در ذهن داشته است (Bailey 1971, p. 222; cf. Ito 1960, p. 35-39). ویلیامز pad YDE/GDE kard hē متن روایت پهلوی را به pad *dastgird kard hē تصحیح کرده است (Williams 1990, vol. 1, p. 190-191, 264, vol. 2, p. 88).

و نیز انوری:

کاغذ به دست کردم و برداشتم قلم والوده کرد نوک قلم را به مشگ ناب

(انوری ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۲۹)

درست به مانند کاربرد فعل مرکبِ *haste* *vkri* در سنسکریت، فعل «به دست کردن» در فارسی معنی مجازی «صاحب شدن، تملک کردن» هم دارد. مسعود سعد سلمان در بیتی همین مفهوم را به کار برده است:

نه سعد سلمان پنجاه سال خدمت کرد به دست کرد به رنج این همه ضیاع و عقار

(مسعود سعد سلمان ۱۳۶۲، ص ۲۵۶)

ناصر خسرو نیز «چیزی به دست کرد» را به مفهوم «چیزی به دست آورد؛ مالی تحصیل کرد» به کار برده است. او در قصیده‌ای مردم سقله را به گربه‌ای تشبیه کرده است که در زمان گرسنگی و خواری به زاری می‌نالد و همچون فرزند مهربانی از تو جدا نمی‌شود، اما: راست چو چیزی به دست کرد و قوی گشت گر تو بدو بنگری چو شیر بغرد

(ناصر خسرو ۱۳۵۷، ص ۵۲۰)

در تاریخ سیستان هم آمده: «و لیث هرچه به سیستان به دست کردی طعام ساختی و عیاران سیستان را مهمان کردی و خلعت دادی» (تاریخ سیستان ۱۳۸۱، ص ۱۸۸).

سعدی در غزلی «به دست کردن» را به معنای «به دست آوردن» به کار برده است:

اگر به دست کند باغبان چنین سروی چه جای چشمه که بر چشم‌هاش بنشاند

(سعدی ۱۳۹۰، ص ۲۱۰)

و این مفهوم را در مورد «یار» هم به کار برده است:^۱

یاری به دست کن که به امید راحتش واجب کند که صبر کنی بر جراحش

(سعدی ۱۳۹۰، ص ۱۰۶)

دستگرد در لغت به معنای «در دست گرفته»، و مجازاً به مفهوم «تملک شده، متعلق» است. این معنای اولیه، در پارتی (همچنین دخیل در ارمنی) و فارسی میانه متقدم، هم بر انسان و هم بر غیر انسان اطلاق می‌شد: در مورد انسان، این مفهوم دستگرد به لحاظ تحول معنایی با واژه‌های «خاصه، متعلق» در فارسی قابل مقایسه است. در ارتباط با غیر انسان، دستگرد، به طور کل، در متن‌های پارتی و فارسی میانه بر مال (غیر منقول) شخصی اطلاق می‌شود.

۱. برای موارد بیشتر ← دهخدا، ذیل «دست ← به دست کردن»؛ همچنین مقایسه کنید با «به دست شدن» به معنای «به دست آمدن» (انجو شیرازی ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۱۱۵).

دستگرد به مفهومی که بر انسان‌ها اطلاق می‌شد به زبان فارسی نرسید. اما در معنای دوم آن، با تحدید معنایی در متون ایرانی میانه متأخر (۱). زمین زراعی و بناهای پیوسته به آن؛ ۲. عمارت اعیانی و زمین‌های پیرامون آن)، در واژه‌های دستگرد و دسکره به فارسی و عربی رسیده‌است. تنها مورد کاربرد واژه دستگرد در فارسی دری، تحول در مسیر معنای محدودشده نخست را نشان می‌دهد. در این مورد دستگرد «معنای» مزرعه دارد. اما واژه دسکره هر دو مفهوم اخیر را در متن‌های فارسی و متون متقدم عربی دارد.

با محدود شدن کاربرد واژه دستگرد در فارسی دری، واژه‌ها و اصطلاحات جدیدی برای بیان آن مفهوم به کار گرفته شد. در متن‌های فارسی و عربی که منشأ فارسی میانه دارند، واژه‌هایی همچون قریه، ضیاع و عقار به مفهومی به کار رفته‌اند که یادآور معنای تحدیدشده نخست است. برای مثال، هنگامی که طبری از دیه‌هایی (قری) سخن به میان می‌آورد که مهرنرسی برای خود و سه تن از پسرانش بنا نهاده بود (طبری ۱۸۸۲-۱۸۸۵، ص ۸۷۰)، احتمالاً قریه را به جای دستگرد در متن اصلی فارسی میانه استفاده می‌کند. «نشست‌گاه و باغ» یا «باغ و سرای» داستان سپاه‌سالار و پیرزن، منقول در سیرالملوک، که سپاه‌سالار در حوالی شهر بنا کرد (طوسی ۱۳۸۳، ص ۴۶)، نیز همین وضعیت را دارد و یادآور «دستگرد» باستانی است.

منابع

- ابن تیمیة، تقی‌الدین احمد (۱۴۲۶ هجری / ۲۰۰۵)، مجموعه الفتاوی لشیخ الإسلام ابن تیمیة، اعتنی بها وخرّج أحادیثها عامر جزّار و أنور الباز، المنصورة، دار الوفاء.
- ابن حمّاد، ابو عبدالله نعیم (۱۴۱۲ هجری / ۱۹۹۱)، کتاب الفتن، تحقیق سمیر بن امین الزهیری، قاهره، مکتبة التوحید.
- ابن درید، ابوبکر محمد بن حسن (۱۹۸۷)، جمهرة اللغة، حقّقه و قدّم له رمزی منیر بعلبکی، بیروت، دار العلم المالین.
- ابن رسته، ابوعلی احمد بن عمر (۱۸۹۱)، کتاب الاعلاق النفیسة، به تصحیح دوخویه، لیدن، بریل.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ هجری / ۲۰۰۰)، المحکم و المحيط الأعظم، تحقیق عبدالحمید هنداوی، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن عربشاه، احمد بن محمد (۱۲۸۵ هجری)، عجائب المقدور فی أخبار تیمور، قاهره، مطبعة وادی النيل.
- ابن عربشاه، احمد بن محمد (۱۸۳۲)، فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء، غیورغ ولهم فرتیغ، بن.
- ابن فقیه، ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق (۱۴۱۶ هجری / ۱۹۹۶)، کتاب البلدان، تحقیق یوسف الهادی، بیروت، عالم الکتب.

- ابوالعتاهیه، اسماعیل بن قاسم (۱۸۸۸)، الأنوار الزّاهیه فی دیوان أبی العتاهیه، جمعه احد الآباء الیسوعیین نقلا عن رواية النمری و كتب مشاهیر الادباء كالاصفهانى و المبرد و ابن عبد ربه و المسعودی و الماوردى و الغزالی و غیرهم، بیروت، المطبعة الكاثولیکية.
- ابوالفرج اصفهانى، على بن حسین (۱۴۱۵)، كتاب الأغانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابوحیان توحیدی، على بن محمد بن العباس (۱۴۰۸ هجرى / ۱۹۸۸)، البصائر والذخائر، حققه و داد القاضی، بیروت، دار صادر.
- ابودلف خزرجی، مسعر بن مهلهل (۱۹۷۰)، الرسالة الثانية لأبى دلف، تحقیق بطرس بولغاكوف و أنس خالدوف، ترجمه و تعليق محمد منیر مرسى، قاهره، عالم الكتب.
- ابونصر باهلی (۱۳۹۱ هجرى / ۱۹۷۱)، دیوان ذی الرّمّه، شرح الامام أبى نصر احمد بن حاتم الباهلی صاحب الأصمعی رواية الامام أبى العباس ثعلب، حققه و قدّم له و علق عليه عبدالقدوس ابوصالح، بیروت، مؤسسه الإیمان.
- ابونواس، حسن بن هانى (۱۴۰۸ هجرى / ۱۹۸۸)، دیوان أبى نواس الحسن بن هانى الحكمى، تحقیق ایفالد فاغنز و غریغور شولر، بیروت، دار صادر.
- ادریسی، ابوعبدالله محمد بن محمد (۱۴۰۹ هجرى / ۱۹۸۹)، نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، بیروت، عالم الكتب.
- أزهرى، ابومنصور محمد بن احمد (۱۴۲۱ هجرى / ۲۰۰۱)، تهذیب اللغه، علّق علیها عمر سلامی و عبدالکریم حامد، بیروت، دار الإحیاء تراث العربی.
- اسفراینی، ابوعوانه یعقوب بن اسحاق (۱۴۱۹ هجرى / ۱۹۹۸)، مسند أبى عوانه، تحقیق ایمن بن عارف دمشقى، بیروت، دارالمعرفة.
- افشار، ایرج (۱۳۴۸-۱۳۴۹)، «اوقاف رشیدی در یزد»، فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۷، صفحه‌های ۲۴۸-۱۴۹.
- انجو شیرازی، میر جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عفیفی، مشهد، دانشگاه مشهد.
- انوری، حسن (۱۳۸۶)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- انوری (۱۳۳۷)، دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسمعیل (۱۳۱۱)، الصحيح البخاری، بولاق، المطبعة الكبرى الامیریه.
- بدیع‌الزمان همدانی، ابوالفضل احمد بن الحسین (۲۰۰۵ / ۱۴۲۶ هجرى)، مقامات بدیع الزمان الهمدانی، قدّم لها و شرح غوامضها شیخ محمد عبده، بیروت، دار الكتب العلمیه.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۷۶)، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، امیرکبیر.
- بکری، عبدالله بن عبدالعزیز (۱۹۹۲)، المسالک و الممالک، حققه و قدّم له ادریان فان لیوفن و اندری فیری، بیروت، الدار العربیه للكتاب.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۸۶۶)، کتاب فتوح البلدان، به تصحیح دوخویه، لیدن، بریل.

بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴)، فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، سروش.

بیهقی، علی بن زید (۱۳۶۱)، تاریخ بیهق، با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، تهران، فروغی.
پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۶۷)، فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.

تاج الأسماء (تهذیب الأسماء) (۱۳۶۷)، به تصحیح علی اوسط ابراهیمی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
تاریخ سیستان (۱۳۸۱)، به تصحیح محمدتقی بهار، تهران، معین.
تتوی، عبدالرشید بن عبدالغفور حسینی (۱۸۷۵)، فرهنگ رشیدی، به تصحیح و تحشیه مولوی ابوطاهر ذوالفقار علی مرشدآبادی، کلکته، پیست مشن پریس.
تتوی، عبدالرشید بن عبدالغفور حسینی، منتخب اللغات شاهجهانی، نسخه خطی به شماره قفسه ۷۵۱۱، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

تفضلی، احمد (۱۳۴۸)، واژه‌نامه مینوی خرد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
تویسرکانی، محمد مقیم (۱۳۶۲)، فرهنگ جعفری، به تصحیح سعید حمیدیان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

ثعالبی، ابو منصور عبدالملک (۱۹۰۰)، غرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم، به تصحیح و ترجمه زوتنبرگ، پاریس، چاپخانه ملی.

ثعالبی، ابو منصور عبدالملک (۱۴۰۳ هجری / ۱۹۸۳)، یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت، دار الکتب العلمیه.
جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر (۱۴۲۴)، کتاب الحيوان، وضع حواشیه محمد باسل عیون سود، بیروت، دار الکتب العلمیه.

جعفری، جعفر بن محمد بن حسن (۱۳۸۴)، تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی.
جوالبقی، ابو منصور موهوب بن احمد بن محمد بن خضر (۱۹۶۹)، المَعْرَب من الکلام الأعجمی علی حروف المعجم، بتحقیق و شرح احمد محمد شاکر، قاهره، دار الکتب.

جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس (۱۳۵۷ هجری / ۱۹۳۸)، کتاب الوزراء و الکتّاب، بتصحیح و تحقیق عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، دار الصاوی.

حریری، ابو محمد قاسم بن محمد (۱۸۴۷-۱۸۵۳)، المقامات الحریری، مع شرح مختار تألیف سلوستری دساسی، تحقیق م. رنو و م. یرنبرگ، باریز، مطبع الملکی المعمر.

حریری، ابو محمد قاسم بن محمد (۱۳۶۵)، مقامات حریری، ترجمه فارسی، پژوهش علی رواقی، تهران، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.

حسینی یزدی، سید رکن‌الدین (۱۳۴۰)، «جامع الخیرات»، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، جلد ۹، صفحه‌های ۷۰-۲۷۷.

- خطیب تبریزی (۱۴۱۶ هجری / ۱۹۹۶)، دیوان ذی‌الرمه شرح الخطیب التبریزی، کتب مقدمته و حوامشه و فهارسه مجید طراد، بیروت، دارالکتاب العربی.
- خطیب کرمانی، حسن (۱۳۶۲)، ملخص اللغات، به اهتمام محمد دبیرسیاقی و غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی.
- خلیل‌بن احمد فراهیدی، ابو عبدالرحمان (۱۴۰۵)، کتاب العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم، دارالهجره.
- داعی الاسلام، آقا سید محمدعلی (بی‌تا)، فرهنگ نظام، حیدرآباد دکن، اعظم استیم پریس چهارمنار.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۵۴)، فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الاسامی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- دهگان، ابراهیم (۱۳۳۳)، «دسکره»، یغما، شماره ۷۳، صفحه‌های ۱۹۹-۲۰۲.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۹۶۰)، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة.
- ذو الرُّمَّة، غیلان بن عُقبه العَدَوی (۱۹۱۹ / ۱۳۳۷ هجری)، دیوان شعر ذی الرُّمَّة، عنی بتصحیحه و تنقیحه کارلیل هنری هیس مکارتنی، کمبریج، مطبعة الکلیة.
- راعی نُمیری (۱۴۰۱ هجری / ۱۹۸۰)، دیوان الرّاعی النُّمیری، جمعه و حقه راینهت فاییرت، بیروت، دار النشر فرانتس شتاينر نيفسيادن.
- ریق قیروانی، ابو اسحاق ابراهیم (۱۹۶۹)، قطب السورور فی اوصاف الخمور، تحقیق احمد الجندی، دمشق، مجمع اللغة العربی.
- رهبر، مهدی (۱۳۸۹-۱۳۹۰)، «آتشکده بندیان درگز؛ یک بار دیگر»، پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس، سال دوم و سوم، شماره ۴ و ۵، صفحه‌های ۱۶۷-۱۷۷.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر (۱۳۶۳)، مُهذَّبُ الأسماء فی مُرتب الحُرُوف والأشیاء، به تصحیح محمدحسین مصطفوی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ژینیو، فیلیپ (۱۳۷۲)، ارداویراف‌نامه (ارداویرازنامه)، حرف‌نویسی، آوانویسی، ترجمه متن پهلوی، واژه‌نامه، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران، انتشارات معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- سروری، محمدقاسم بن حاجی محمد کاشانی (۱۳۳۸)، فرهنگ مجمع الفرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- سعدی، مصلح‌بن عبدالله (۱۳۹۰)، غزلیات سعدی، به تصحیح حبیب یغمایی، به کوشش مهدی مدائنی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهید الأول، محمد بن مکی (۱۴۳۰)، موسوعة الشهيد الأول، قم، مرکز العلوم و الثقافة الإسلامية، مرکز احیاء التراث الإسلامی.

- شیبانی، ابوعمرو (۱۳۹۴)، کتاب الجیم، حققه ابراهیم الأبیاری، قاهره، هیئته العامه لشؤون المطابع الأميریه.
- صاحب‌بن عباد (۱۴۱۴ هجری / ۱۹۹۴)، المحيط فی اللغة، بتحقیق محمدحسن آل یاسین، بیروت، عالم الکتب.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۷۹)، ترجمه فارسی الابانة، شرح السامی فی الاسامی میدانی، ضمیمه شماره ۱۰ نامه فرهنگستان، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۹۲)، «بژوهش‌های لغوی»، فرهنگ‌نویسی، ش ۵ و ۶، ص ۲۰۶-۲۲۲.
- صغانی، حسن بن محمد بن حسن (۱۹۷۱)، التکملة و الذیل و الصلّة لکتاب تاج اللغة و صحاح العربیة، حققه ابراهیم اسماعیل الأبیاری، راجعه محمد خلف الله احمد، قاهره، مطبعة دار الکتب، صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم (۱۲۹۶-۱۲۹۸)، منتهی الارب، تهران، مطبع کربلائی محمدحسین.
- صولی، ابوبکر محمد بن یحیی (۲۰۰۴)، کتاب الأوراق، تحقیق ج. هیورث دن، قاهره، هیئته العامه لقصور الثقافة.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۸۸۲-۱۸۸۵)، تاریخ الرسل و الملوک، دوخویه، سری ۱، ج ۳، بریل.
- طبری، علی بن ربّین (۱۳۹۳ هجری / ۱۹۷۳)، الدین و الدولة، حققه و قدّم له عادل نوبیهض، بیروت، دار الافاق الجديدة.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، مجمع البحرين، تحقیق السید احمد الحسینی، تهران، مرتضوی.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۱۴)، الأمالی، قم، دار الثقافة.
- طوسی، خواجه نظام‌الملک (۱۳۸۳)، سیر الملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، علمی و فرهنگی.
- ظهیری سمرقندی (۱۳۸۱)، سندبادنامه، به تصحیح محمدباقر کمال‌الدینی، تهران، میراث مکتوب، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها.
- عاملی، سید محمدجواد (۱۴۲۵)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد علامه، حققه و علّق علیه الشیخ محمدباقر الخالصی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- علامه حلّی، ابومنصور حسن بن یوسف الأسدی (۱۴۱۸)، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- عماد اصفهانی (۱۳۸۸ هجری / ۱۹۶۸)، خریده القصر و جریده العصر، بداية قسم الشعراء الشام، شعراء دمشق و الشعراء الأمراء من بنی ایوب، تحقیق شکری فیصل، دمشق، المطبعة الهاشمية.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۹۳)، دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوّار.
- فرزدق (۱۸۷۰)، دیوان الفرزدق الذی املاه محمد بن حبیب عن ابن الاعرابی، چاپ بوشه، پاریس، آدلف لایبیت.
- فروهوشی، بهرام (۱۳۸۱)، فرهنگ زبان پهلوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

- فیروزآبادی، مجدالدین محمدبن یعقوب (۱۳۰۱-۱۳۰۳)، القاموس المحيط، بولاق، مطبعة الأميرية. قیومی، احمدبن محمدبن علی (۱۹۸۷)، المصباح المنیر، بیروت، مکتبه لبنان.
- قاضی ابراهیم بن نورمحمد (۱۲۹۳)، شمس اللغات، بمبئی، مطبع حیدری.
- قبول احمد (۱۲۳۰ هجری)، هفت قلزم، لکهنو، مطبع نامی گرامی منشی نولکشور.
- قمی، حسن بن محمدبن حسن (۱۳۶۱)، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، به تصحیح سید جلال‌الدین طهرانی، تهران، توس.
- قوامی رازی، بدرالدین (۱۳۳۴)، دیوان شرفالشعراء بدرالدین قوامی رازی از گویندگان نیمه اول قرن ششم، به تصحیح و اهتمام میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، چاپخانه سپهر.
- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب (۲۵۳۵)، کتاب البلغه، مقابله و تصحیح مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- کرمینی، علی بن محمدبن سعید ادیب (۱۳۸۵)، تکملة الأصفان، فرهنگ عربی - فارسی از قرن ششم هجری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق (۱۳۸۴)، الفروع من الکافی، بتصحیح و مقابله و تعلیق علی اکبر الغفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ (۱۳۵۰)، تمدن ایران ساسانی، ایران در سده‌های سوم تا پنجم میلادی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ماوردی، علی بن محمد (۱۴۰۹ هجری / ۱۹۸۹)، أعلام النبوة، شرح و تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- محمد پادشاه (۱۳۳۶)، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه خیام.
- مدینی اصفهانی، ابوموسی محمدبن ابی بکر (۱۴۰۸ هجری / ۱۹۸۸)، المجموع المغیث فی غریبی القرآن و الحدیث، تحقیق عبدالکریم عزباوی، مکه، جامعه ام القری.
- المرقاة (منسوب به بدیع الزمان نطنزی) (۱۳۴۶)، به تصحیح سید جعفر سجادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۸۵)، جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۶۲)، دیوان مسعود سعد سلمان، به تصحیح رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر.
- معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۸۹۹-۱۹۱۹)، کتاب البدء و التأریخ، چاپ کلمان هوار، پاریس، ارنست لرو، میدانی، ابوالفتح احمدبن محمد (۱۳۴۵)، السامی فی الاسامی، عکس نسخه مکتوب به سال ۶۰۱ هجری قمری محفوظ در کتابخانه ابراهیم پاشا ترکیه، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۰)، روایت پهلوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ناصر خسرو (۱۳۵۷)، دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل.

- ناصرالدین منشی کرمانی (۱۳۶۲)، سمط العلی للحضرة العلیا، به تصحیح عباس اقبال، تهران، اساطیر.
نفیسی، علی‌اکبر (۱۳۱۷)، فرهنگ نفیسی، تهران، شرکت چاپ رنگین.
هدایت، رضاقلی‌خان (۱۲۸۸ ق)، فرهنگ انجمن‌آرای ناصری، تهران، دارالطباعه خاصه همایونی.
یاقوت حموی، ابو عبدالله (۱۸۶۶-۱۸۷۳)، کتاب معجم البلدان، فردیناند ووستنفلد، لایپزیک، بروکهاوس.
Abrahamyan, R. (1965), *Pekhleviïsko-persidsko-armiano-russko-angliïskiï slovar*, Erevan: Mitk.
Andreas, F. C.; Barr, Kaj (1933), "Bruchstücke einer Pehlevi-Übersetzung der Psalmen", *Sb. d. Preussischen Akad. d. Wissenschaften*, pp. 91-152.
Anklesaria, Tehmuras Dinshaw (1912), *The Social Code of the Parsis in Sasanian Times or The Madigân-i-Hazâr Dâdistân. Part II*, with an introduction by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, Fort Printing Press.
Anklesaria, Behramgore T. (1949), *Pahlavi Vendîdâd (Zand-î Jvîṭ-Dêv-Dât)*, Bombay, K.R. Cama Oriental Institute.
Anklesaria, Behramgore T. (1956), *Zand-Ākāsīh Iranian or Greater Bundahišn*, Bombay, Rahnumae Mazdayasnan Sabha.
Anklesaria, Peshotan Kavashaw (1958), "A Critical Edition of the Unedited Portion of the Dâdestân-î Dīnīk", unpublished thesis, University of London.
Antia, Eduljee Kersaspjee (1900), *Kârnamak-i Artakhshîr Pâpakân*, Bombay, Fort Printing Press.
Azarnoush, Massoud (1994), *The Sasanian Manor House at Hājīābād, Iran*, Florence, Le Lettere.
Back, Michael (1978), *Die sassanidischen Staatsinschriften*, Acta Iranica 18, Tehéran, Bibliothèque Pahlavi & Leiden, Diffusion E. J. Brill.
Bailey, Harold Walter (1971), *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, Oxford, Clarendon Press.
Bartholomae, Christian (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg, Karl J. Trübner.
Boyce, Mary (1954), *The Manichaean Hymn-Cycles in Parthian*, London, Oxford University Press.
Boyce, Mary (1975), *A Reader in Manichaean, Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9, Tehéran-Liège, Bibliothèque Pahlavi.
Cereti, Carlo G. (1995), *The Zand Ī Wahman Yasn, a Zoroastrian apocalypse*, Roma, Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente.
Ciancaglioni, Claudia A. (2008), *Iranian Loanwords in Syriac*, Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert.

- Ciasca, Augustinus (1888), *ديايطاسارون الذي جمعه طظيانوس من المبشرين الاربعة*, Romae, Typographia Polyglotta.
- Dhabhar, Bamanji Nasarvanji (1913), *The Pahlavi Rivâyat Accompanying The Dâdidstân î Dînik*, Bombay, Fort Printing Press.
- Dhabhar, Bamanji Nasarvanji (1930), "Pahlavi dstkrt' or YDHkrt' – Dastkart", *Modi Memorial Volume*, Bombay, Fort Printing Press, p. 37-44.
- Dhabhar, Bamanji Nasarvanji (1949), *Pahlavi Yasna and Visperad*, Bombay, Sapur F. Desai for the Trusties of the Parsi Punchayet Funds and Properties.
- Durkin-Meisterernst, Desmond (2004), *Dictionary of Manichaeae Middle Persian and Parthian*, Dictionary of Manichaeae Texts, vol. III, Texts from Central Asia and China, part 1, Turnhout, Brepols.
- Gelger, Bernhard (1935), "Mittelpersische Wörter und Sachen", *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes*, vol. 42, p. 114-128.
- Gelb, Ignace J. et al. (1959), *The Assyrian Dictionary of the Oriental Institute of the University of Chicago*, vol. 3, Chicago, Oriental Institute.
- Gignoux, Philippe (1972), *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes*, Corpus Inscriptionum Iranicarum, Supplementary Series, vol. I, London, Lund Humphries.
- Gignoux, Philippe (1994), "Dastgerd", *Encyclopaedia Iranica*, vol. VII, pp. 105-106.
- Gignoux, Philippe (1998), "Les inscriptions en moyen-perse de Bandiān", *Studia Iranica*, vol. 27, p. 251-258.
- Gignoux, Philippe (2008), "Le site de Bandiān revisité", *Studia Iranica* 37, p. 163-174.
- Herzfeld, Ernst (1938), *Altpersische Inschriften*, Berlin, Dietrich Reimer.
- Hinz, Walther (1973), *Neue Wege im Altpersischen*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz.
- Hinz, Walther; Koch, Heidemarie (1987), *Elamisches Wörterbuch*, Berlin, Dietrich Reimer.
- Hoffmann, Georg (1880), *Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer*, übersetzt und durch Untersuchungen zur historischen Topographie erläutert, Abh. f. d. Kunde d. Morgenlandes, Bd. VII. Leipzig, F. A. Brockhaus.
- Hübschmann, Heinrich (1895), *Persische Studien*, Strassburg, Karl J. Trübner.
- Hübschmann, Heinrich (1897), *Armenische Grammatik*, Leipzig, Breitkopf & Härtel.
- Hübschmann, Heinrich (1904), *Die altarmenischen Ortsnamen*, Strassburg, Karl J. Trübner.
- Humbach, Helmut & Skjærvø, Prods Oktor (1983), *The Sassanian Inscription of Paikuli*, Part 3.1-2, Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert.

- Huyse, Philip (1999), *Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Kaḅa-i Zardušt (ŠKZ)*, Corpus Inscriptionum Iranicarum, Pt. III, vol. I, t. I, London, School of Oriental and African Studies.
- Ito, G. (1960), "A Bundahišnic expression and what it implies", *Orient*, vol. 1, p. 35-43.
- Jamasp-Asana, Jamaspji Dastur Minocheherji (1897-1913), *Pahlavi Texts*, 2 vols., Bombay, Fort Printing Press, (repr. at Tehran, Iranian Culture Foundation, 1969),
- Jastrow, Marcus (1903), *A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi, and the Midrashic Literature*, London, Luzac.
- Kent, Roland G. (1953), *Old Persian, Grammar Text Lexicon*, New Haven, Conn., American Oriental Society.
- Kotwal, Firoze M.; Kreyenbroek, Philip G. (2009), *The Hērbedestān and Nērangestān*, vol. IV, Nērangestān, Fragard 3, *Studia Iranica*, Cahier 38.
- Lecoq, Pierre (1977), *Les inscriptions de la Perse achéménide*, Paris, Gallimard.
- Lukonin, V. G. (1983), "Political, Social and Administrative Institutions, Taxes and Trade", *The Cambridge History of Iran*, ed. E. Yarshater, vol. 3.2, p. 681-746.
- Mackenzie, David Neil (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press.
- Macuch, Maria (2010), "Allusions to Sasanian Law in the Babylonian Talmud", in *The Talmud in Its Iranian Context*, ed. Carol Bakhos and M. Rahim Shayegan, Tübingen, Mohr Siebeck.
- Maricq, André (1958), "Classica et Orientalia, 5. Res Gestae Divi Saporis", *Syria*, 35, p. 295-360.
- de Menasce, J. (1956), "Inscriptions pehlevies en écriture cursive. Inscriptions de Maqṣūdābād", *JA*, 244/4, p. 423-427.
- Messina, Giuseppe (1951), *Diatessaron Persiano*, Roma, Pontificio Istituto Biblico.
- Modi, Jivanji Jamshedji (1901), *Mādigān-i-Hazār Dādīstān*, A Photozincographed Facsimile of a Ms. belonging to the Mānockji Limji Hoshang Hātariā Library in the Zarthoshti Anjuman Ātashbehārām, Poona, The Trustees of the Parsee Punchayet.
- Monier-Williams, Monier (1960), *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford, The Clarendon Press.
- Nöldeke, Theodor (1879), *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden*, Leyden, E. J. Brill.
- Nyberg, Henrik Samuel (1964-1974), *A Manual of Pahlavi*, vol. I., Wiesbaden, Otto Harrassowitz, 1964; vol. II, 1974.

- Perikhanian, Anahit (1983), "Iranian Society and Law", in *The Cambridge History of Iran*, ed. E. Yarshater, vol. 3.2, p. 625-680.
- Perikhanian, Anahit (1997), *The Book of Thousand Judgements, A Sasanian Law-book*, with Introduction, translation and Translation of the Pahlavi Text, notes, Glossary and Indexes, Tr. from Russian by Nina Garsoïan, Costa Mesa, California, Mazda Publishers.
- Rahbar, Mehdi (1998), "Découverte d'un monument d'époque sassanide à Bandian, Dargaz (Nord Khorassan), Fouilles 1994 et 1995", *Studia Iranica* 27/2, p. 213-250.
- Rahbar, Mehdi (2004), "Le monument sassanide de Bandiān, Dargaz, un temple du feu d'après les dernières découvertes, 1996-98," *Studia Iranica* 33, p. 7-30.
- Rubin, Zeev (2002), "Res Gestae Divi Saporis, Greek and Middle Iranian in a Document of Sasanian Anti-Roman Propaganda", in *Bilingualism in Ancient Society*, ed. by J. N. Adams, M. Janse, and S. Swain, Oxford, Oxford University Press, p. 267-297.
- Sanjana, Darab Dastur Peshotan (1896), *The Kâr-nâmê î Artakshîr î Pâpakân*, Bombay, Education Society's Steam Press.
- Schmidtke, Sabine (2012), "Biblical Predictions of the Prophet Muhammad among the Zaydīs of Iran", *Arabica*, 59, p. 218-266.
- Schmitt, Rüdiger (1994), "review of *Medioiranica*, Proceedings of the International Colloquium organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 21st to the 23rd of May 1990, ed. by Wojciech Skalmowski and Alois van Tongerloo", *WZKM*, vol. 84, p. 287-293.
- Schmitt, Rüdiger (2009), *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden*, Wiesbaden, Reichert.
- Skalmowski, Wojciech (1993), "On Middle Iranian dstrkt(y)", in *Medioiranica: Proceedings of the International Colloquium Organized by the Katholieke Universiteit Leuven*, eds. Wojciech Skalmowski and Alois Van Tongerloo, Leuven, Peeters, p. 157-62.
- Skjærvø, Prods Oktor (1999), "Avestan Quotations in Old Persian? Literary Sources of the Old Persian Inscriptions", in Shaul Shaked and Amnon Netzer (eds.), *Irano-Judaica IV*, Jerusalem, Ben-Zvi Institute, p. 1-64.
- Skjærvø, Prods Oktor (2009), "Middle West Iranian", in *The Iranian Languages*, ed. Gernot Windfuhr, London & New York, Routledge, p. 196-278.
- Sokoloff, Michael (2002), *A Dictionary of Jewish Babylonian Aramaic of the Talmudic and Geonic Periods*, Ramat-Gan, Bar Ilan University Press; Baltimore, Johns Hopkins University Press.

- Taeschner, Franz (1934), “Die islamischen Futuwwabünde, Das Problem ihrer Entstehung und die Grundlinien ihrer Geschichte”, *ZDMG*, vol. 87, No. 1/2, p. 6-49.
- Weber, Dieter (2008), “New Arguments for Dating the Documents from the Pahlavi Archive”, *Bulletin of the Asia Institute*, New Series, vol. 22, p. 215-222.
- Weißbach, F. H. (1937), “Achämenidisches 1. Zu den Inschriften unbestimmter Herkunft”, *ZDMG*, vol. 91, p. 80-87.
- West, E. W. (1882), *Pahlavi Texts, Part II the Dâdistân-î Dînîk and the Epistles of Mânûskîhar*, Oxford, Clarendon Press.
- Williams, A. V. (1990), *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādestān ī Dēnīg*, Part I: Transliteration, Transcription and Glossary; Part II: Translation, Commentary & Pahlavi Text, Copenhagen, Munksgaard.

